

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۴، پیاپی ۸۱ زمستان ۱۳۸۸

طریقت و تجارت؛

کارکردهای تجاری نقشبندیه در دوره تیموری

فریدون اللهیاری،^۱ مرتضی نورائی^۲

علی رسولی^۳

چکیده

این مقاله به بررسی رابطه‌ی میان طریقت نقشبندیه و فعالیت‌های تجاری در عصر تیموریان (۷۷۱-۹۱۳ ه.ق) می‌پردازد. توجه به اصول عقاید این طریقت، عوامل فکری زمینه ساز در فعالیت‌های اقتصادی پیروان آن را روشن می‌کند. این عوامل را می‌توان در چهار مفهوم خلوت در انجمن (صحبت)، ذکر خفی، خدمت، و کار دسته بندی کرد. وجود تعالیم معطوف به فعالیت‌های اقتصادی در طریقت نقشبندی سه پیامد مهم داشت؛ نخست رواج و نفوذ گسترده‌ی آن در میان کشاورزان و پیشه‌وران به عنوان مهمترین نیروهای تولیدی، دوم حمایت تیمور و فرزندانش از آن، و سوم تدوین نگرشی مثبت به ثروت و قدرت. این پیامدها هم نیروهای تولیدی و هم حمایت‌های سیاسی را در اختیار نقشبندیان گذاشت. رهبران

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان s.allahyari@ltr.ui.ac.ir

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

۳. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۸۸/۱/۳۱ تاریخ تصویب: ۸۸/۹/۲۸

طریقت بدینوسیله توانستند نفوذ معنوی و مادی خود را در ماوراءالنهر و خراسان گسترش دهند.

سرزمین ماوراءالنهر خاستگاه دولت تیموری، خاستگاه و مرکز قدرت خواجهگان نقشبندی، نقطه‌ی تلاقی راههای مختلف تجاری و از مراکز محوری جاده‌ی ابریشم بود. این موقعیت، به علاوه‌ی عوامل پیشین، نقشبندیان را در تجارت این دوره بسیار فعال نمود.

فعالیت‌های پر دامنه‌ی تجاری نقشبندیان در این دوره، سه تأثیر مهم بر این طریقت گذاشت. اولاً طریقت نقشبندی در طول جاده‌ی ابریشم، در آسیای مرکزی و ترکستان شرقی تا مرزهای چین گسترش یافت، ثانیاً رهبران نقشبندی را به ثروت، مکتب و نفوذی رساند که تا آن زمان دنیاگرایی در میان طریقت‌های تصوف بی سابقه بود، این مسأله در اواخر قرن نهم، مباحث و مجادلاتی را، پیرامون رابطه‌ی طریقت با فعالیت‌های اقتصادی، موجب گردید. سومین پیامد، تأثیر مصیبت باری بود که بر رهبران طریقت نقشبندی در نیمه‌ی دوم قرن نهم و اوایل قرن دهم یعنی خاندان احرار، گذاشت. آنان در نتیجه‌ی بالا گرفتن نفوذ اقتصادی و پیوندهای وثیق با دولت تیموری، ناگزیر در سرنوشت نهایی این دولت نیز سهیم شدند، برخی از آنها از دم شمشیر از بکان گذشتند و بازماندگان نشان نیز آواره‌ی سرزمین‌های دیگر شدند. بررسی آغاز و پایان پیوند میان طریقت نقشبندی و تجارت در دوره‌ی تیموری، روایتی موردی از مسأله‌ی مهم چگونگی رابطه‌ی اقتصاد و طریقت در تاریخ ایران است.

واژه های کلیدی: نقشبندیان، تیموریان، تجارت، اوضاع اقتصادی،

جاده‌ی ابریشم

مقدمه

عصر تیموری (۷۷۱-۹۱۳ ه.ق.)، با تمامی مصایب اولیه و هرج و مرج پایانی آن، شاهد تجارتی فعال، در ماوراءالنهر و خراسان، خلیج فارس، و نواحی میان این دو حوزه، یعنی فارس، کرمان و یزد بود. این قطبها به نوبه‌ی خود پیوندهایی فعال با جهان خارج داشته و چرخه‌ی تجارتی پررونقی را پدید آوردند که رفاه و شکوه شهرهای هرمز، شیراز، یزد، سمرقند و به ویژه هرات را موجب گشت. در امر تجارت، حوزه‌ی ماوراءالنهر رو به جاده‌ی ابریشم، چین و آسیای مرکزی و حوزه‌ی خلیج فارس رو به هند و راه موسوم به ادویه داشت. از سوی دیگر، در یک جای شناسی مذهبی، می‌توان کلّ این محور را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم نمود، به نحوی که نیمه‌ی شمالی، یعنی ماوراءالنهر و خراسان را حوزه‌ی عمل طریقت نقشبندی، و نیمه‌ی جنوبی، از یزد تا خلیج فارس را حوزه‌ی نفوذ طریقت نعمت‌اللهی محسوب کرد. با نظر به منابع تاریخی، آثار باستانی، جغرافیای انسانی و بافت مذهبی، می‌توان ردّ پای این دو طریقت را در مسیرهای مزبور، مشاهده نمود.

آیا این هماهنگی جغرافیای مذهبی و طریقتی، با جغرافیای اقتصادی و تجاری، می‌تواند واجد معنایی باشد؟ در صورت وجود چنین معنایی، چه پیوندهایی را میان این عوامل به ظاهر ناهمگون می‌توان جستجو کرد؟ نوشتار پیش رو با بررسی مورد نقشبندی در پی یافتن پاسخی برای این دو پرسش است. روشن است که این گزینش، حوزه‌ی مکانی تحقیق را به ماوراءالنهر و خراسان، یعنی مراکز اصلی طریقت نقشبندی، محدود می‌سازد. جایی که دروازه‌های دو پایتخت معروف دولت تیموری، سمرقند و هرات، از یک سو رو به چین و از سوی دیگر رو به خلیج فارس و اقیانوس هند داشتند، موقعیتی که بی‌تردید در گرایش‌های اقتصادی طریقت نقشبندی دخالت داشته است. فرض اصلی این تحقیق آن است که نقشبندیان، به دلیل وجود مؤلفه‌های اقتصادی در تعالیم‌شان، پیوند وثیق‌شان با دولت تیموری و بالاخره پایگاه گسترده‌ی‌شان در میان اهل حرفه، در فعالیت‌های تجاری این دوره، مشارکت کرده‌اند. از سوی دیگر میان همه‌ی این عوامل کنش و واکنش‌های متقابلی پدید آمد که بر تحولات طریقت نقشبندی نیز تأثیراتی گذاشت.

روش این تحقیق تاریخی است و اطلاعات با استفاده از تکنیک کتابخانه ای و اسنادی گردآوری شده است. بخش عمده ی اطلاعات مورد استناد در درجه ی نخست از منابع اصلی نقشبندیه یعنی رساله ی قدسیه، انیس الطالبین، رشحات عین الحیات، ملفوظات خواجه ی احرار، خوارق عادات احرار و تکمله ی لاری؛ و در درجه ی دوم از منابع متعدد تاریخی دولت تیموری، استخراج شده است.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، در تحقیقات موجود پیرامون تجارت و اقتصاد دولت تیموری، و در تحقیقات مربوط به طریقت نقشبندی، به پیوند میان تعلیمات این طریقت و تجارت عصر تیموری اشاره ای نشده است، هر چند درباره ی ثروت و نفوذ خواجه ی احرار تک‌نگاری‌هایی انجام شده است. تنها اشارات به این موضوع از آن دو پژوهشگر فقید ایرانی است. شادروان علی مظاهری اجمالاً به اهمیت نقشبندیان در جاده ی ابریشم اشاره نموده و شادروان عبدالحسین زرّین کوب نیز پایگاه این طریقت را در میان اهل حرفه یادآور شده است. همین اشارات اجمالی بود که فکر اولیه ی نگارش این تحقیق را ایجاد کرد.

مدخل؛ تاریخچه ی نگرش اقتصادی در جریان تصوّف

به نظر می رسد که ردیابی گرایش‌های اقتصادی در طریقت‌های صوفی را می باید در پیوند با مفهوم زهد بررسی نمود، مفهومی که قدیمی ترین و شناخته شده ترین وجه مشخصه ی تصوّف به شمار می رود. نگاه اصلی و سنتی به زهد، رهبانیت و ترک دنیا و لذایذ آن بود. تحقیر ثروت و مال و کسب، گرسنگی، ریاضت کشی، پشمینه پوشی، بی خوابی، ستایش فقر و بی چیزی، دوری از مردم، سرگردانی اختیاری در صحراها و غارها و حتی دریوزگی و گدایی از ویژگی های این دیدگاه بود. (عطّار، ۱۳۳۶: ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱/۲۴۹. همان، ۱۳۷، ۱۷۶، ۲/۱۷۷).

رهبانیت و ترک دنیا، ویژگی اساسی تصوّف و رویه ی غالب صوفیان در قرون اوّل و دوم هجری بود. نظر اینها درباره ی فعالیت‌های اقتصادی کاملاً منفی بود. به عنوان مثال، سفیان ثوری در پاسخ به فردی که نظر او را درباره ی کسب پرسیده بود گفت: «از خدای بترس که هیچ خائفی را

ندیدم که به کسب محتاج باشد.» (همان، ۷-۲/۱۷۶) در واکنش به این تعبیر رهبانی از زهد، که پیشینه ای بس کهن در ادیان هندی و ایرانی و دین مسیحیت داشت، از همان آغاز اسلام، مباحثی انتقادی در گرفت که قدیمی ترین مورد را می توان در داستان معروف انتقاد پیامبر از عثمان بن مظعون، که خانه و خانواده اش را رها کرده بود، مشاهده نمود. وجود روایات متعدد درباره ی ارزش کسب و کار، مذمت فقر و ستایش کسی که برای تأمین معاش تلاش می کند، از دیگر مصادیق این نوع نگاه در اسلام است. با این وجود گرایش نخست با قوّت و قدرت به حیات و نفوذ خود ادامه داد.

تصوّف در قرون سوم و چهارم، هر چند زهد و پارسایی و ترک دنیا را به عنوان شاکله و اساس خود حفظ نمود، اما از آن بسی فراتر رفت و بناهای جدیدی بر این شالوده افزود. در این دوره، سطح بحث و مناقشه به مسأله ی تقدّم یا تأخّر حقیقت و شریعت ارتقا می یافت. جریان پیشرو تصوّف در این عصر قائل به برتری حقیقت بر شریعت بود. (همان، ج ۱، ۹-۱۵۴). از این اندیشه بود که افرادی همچون حلّاج و بایزید بسطامی به اظهار دعاوی همچون «اناالله» و «لیس فی جبّتی الا الله» پرداختند. در واکنش به این عقاید، جریان میانه ای شکل گرفت که قائل به جمع میان شریعت و طریقت بود. مصداق روشنی از این جریان را می توان در مخالفت جنید با حلّاج، یا تأکید ابن خفیف بر رعایت شریعت مشاهده نمود. (همان، ۱/۲۲۱. همان، ۳۴ و ۲/۲۱۷. زرّین کوب، ۱۳۸۵: ارزش...، ۶۹). این خطّ تعادلی در قرن پنجم نیز در انتقادات کسانی چون ابوالقاسم قشیری به ابوسعید ابی الخیر مبنی بر لزوم پایبندی به شریعت ادامه یافت. (عمید زنجانی، ۱۳۶۶: ۱۵-۲۱۴). با این وجود، بحث ها پیرامون مسأله ی زهد نیز ادامه یافت. در حالیکه در میان اکثریت صوفیان هنوز ترک دنیا نقش اساسی خود را حفظ کرده بود، گروه های دگر اندیشی بودند که فقر و ترک دنیا را نفی کرده و قائل به امکان تصوّف بدون شرط فقر بودند. (همان، ۱۳۶۶: ۱۵-۲۱۴). هر چند این گرایش در این زمان قبول عام نیافت، اما ادامه دهنده ی سنت انتقاد نسبت به تصوّف تارک دنیا بود.

در قرون ششم و هفتم، جریان تصوّف تارک دنیایی، که هنوز جریان غالب بود، در مواردی نیز همراه با رگه هایی تند از حلول و وحدت و حالت سکر و بی خودی، در کسانی همچون

ابوالعباس احمد رفاعی، عطار نیشابوری، عبدالقادر گیلانی، عین القضاة همدانی، ابن روزبهان بقلی شیرازی، محی الدین بن عربی و مولانا جلال الدین منعمکس شد. در مقابل، جریان انتقادی و معتدل تری توسط شیخ احمد جام، معتقد به لزوم پایبندی به شریعت و پرهیز از چنان تندرویهای بود. (همان، ۴۳۳-۴۲۴). در قرن ششم بود که عبدالخالق غجدوانی، نخستین بذره‌های طریقتی را که بعدها طریقت خواجگان و طریقت نقشبندیه خوانده شد، در سرزمین ماوراءالنهر کاشت. تعالیم او چنانکه در ادامه دیده می‌شود، راه آشتی کامل و تمام عیاری را میان تصوّف از یکسو و معیشت و اقتصاد از سوی دیگر باز کرد. با این حال، تعلیمات غجدوانی در زمان وی، توجه گسترده‌ای را جلب نکرد و پیدایش طریقتی مبتنی بر آن تعالیم، تا سه قرن بعد به درازا کشید.

آن محرّکی که نقطه عطفی را، دست کم در نگرش اقتصادی بخشی از جریان تصوّف پدید آورد، حمله‌ی مصیبت بار مغولان و پیامدهای آن بود. این فاجعه به دلیل حرمانهای اجتماعی و اقتصادی که پدید آورد، برخی از نخبگان تصوّف را به یافتن راههایی برای کاهش آلام جامعه واداشت. به وسیله‌ی چنین افرادی بود که نگرشهای مبتنی بر ترک دنیا و دوری از قدرت سیاسی، که جریان غالب را تشکیل می‌دادند، به تدریج به حاشیه و به موضع اقلیت رانده شد. در آموزه‌ها و روشهای افرادی چون بکتاش ولی نیشابوری، علاءالدوله‌ی سمنانی، شیخ خلیفه‌ی سبزواری، شیخ حسن جویری و به ویژه بهاءالدین نقشبند بخاری، می‌توان این تحوّل را ردیابی کرد. بکتاش ولی (متولد ۶۰۴ ه. با مهاجرت از خراسان به آسیای صغیر و پیوستن به اورخان (۷۲۴-۷۶۱)، دومین سلطان عثمانی، طریقت بکتاشیه را پایه‌گذاری کرد. (دانشنامه...، ۱۳۸۳: ۱۹۱؛ چهاردهی، ۱۳۶۰: ۹-۳۳۸) که یک ویژگی مهم آن پیوستگی با حکومت بود. جانشینان بکتاش نیز این سنت نزدیکی به حکومت را ادامه دادند. در نتیجه طریقت بکتاشی به تدریج به آیین رسمی سپاه بینی چری تبدیل شد و از این طریق به بالکان راه یافت و در مسلمان شدن ساکنان آنجا نقش عمده‌ای ایفا کرد. (سبحانی و انصاری، ۱۳۵۵: ۱۲-۵۱۱) هر چند از نقش بکتاشی‌ها در تجارت آگاهی چندانی نداریم، اما پذیرش آن در دولت و سپاه عثمانی، می‌تواند نشانه‌ای از سازش آن با فعالیت اقتصادی نیز باشد.

مورد مهمتر از بکتاش، علاءالدوله‌ی سمنانی (متوفای ۷۳۷) بود. او ملازمت امرا و حکام را وسیله‌ی مناسبی برای رسیدگی به کار ستمدیدگان دانست، (جامی، ۱۳۷۳: ۹۰-۴۸۲) فقر را نفی کرد و بهره‌گیری از ثروت را حقّ انسانها دانست. (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۵۷۸) او مدّتی استاد شیخ خلیفه، پدر معنوی سربداران، بود. تقریباً در اواخر عمر سمنانی بود که شیخ حسن جوری، شاگرد و جانشین شیخ خلیفه، و مریدانش، یک جنبش تمام عیار سیاسی - را برای احقاق حقوق ستمدیدگان و برقراری حکومتی عادلانه به راه انداختند. اهمیت تعلیمات سمنانی بدان اندازه بود که حتی در قرن نهم جامی، از بزرگان ثروتمند نقشبندیه در خراسان، در برابر منتقدان، به سخنان او پیرامون جواز بهره‌گیری از ثروت استناد کرده است. (همان، ۵۷۸) این استناد تأثیر سمنانی را بر طریقت نقشبندیه نشان داده و اهمیت گرایشهای نوآورانه‌ی او را دوچندان می‌کند.

خیز بلند برخی طریقتهای صوفی به سمت قدرت سیاسی، که به تأسیس دولتهای سربداران و مرعشیان انجامید، سرانجام با ورود تیمور در پایان قرن هشتم، ناکام ماند. سربداران و مرعشیان همچون سایر قدرتهای محلی ایران، در برابر قدرت بی‌مهار تیمور به زانو در آمدند. این مصیبت علاوه بر مشکلات و تضادهای درونی بود که این حکومتها را به شدت دچار ضعف و تشتت ساخته بود. هر دو این عوامل، تحقق یک حکومت صوفیانه را بیش از یک قرن، به تعویق انداخت. آن طریقتهایی هم که به مبارزه با دولت تیموری پرداختند، مانند حروفیه و نوربخشیه، با سرکوب شدید مواجه شدند. به نظر می‌رسد که این رویدادها در شکل‌گیری پیوند وثیق طریقت نقشبندیه با قدرت سیاسی تیموری و حیات اقتصادی جامعه‌ی ایران در قرن نهم، تأثیر گذاشته باشد. در ادامه دیده می‌شود که طریقت نقشبندی برآیند آن رویکرد متعادلی بود که سیر و سلوک را در سازگاری با حیات اقتصادی می‌نگریست.

۱- طریقت نقشبندی؛ پیوند میان معیشت و تصوّف

تأسیس طریقت نقشبندی، چنانکه از نام آن پیداست، به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخاری، (م ۷۹۱) منسوب است. اما ریشه‌های آن را می‌توان تا اواسط قرن ششم ردیابی کرد. یکی از شاگردان ابو یعقوب یوسف همدانی به نام عبدالخالق غجدوانی (م ۵۷۵) با ترجیح ذکر خفی بر

ذکر جلی، راهی جدای از استادش در پیش گرفت. سپس با ارائه‌ی هشت اصل از جمله «خلوت در انجمن» این جدایی را تئوریزه کرد. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۵۰-۱/۳۴) بدین ترتیب امتیاز پایه‌گذاری نظری طریقت نقشبندی باید به او داده شود. دستاوردهای وی از طریق رشته‌ای پیوسته از جانشینانش به بهاءالدین محمد نقشبند رسید. آنها همگی از اهالی روستاهای بخارا بودند. (همان، ۷۷-۵۸). اما در هیچ‌کدام از منابع قرون ششم تا هشتم از غجدوانی و تعلیماتش سخنی در میان نیست. از این شواهد، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که در مدت دو قرن، و تا زمان خواجه بهاءالدین نقشبند، ایده‌های غجدوانی، غیر از حلقه‌ی محدود مریدان و شاگردانش، گسترش چندانی نیافته است. این نتیجه‌گیری از اینرو قابل قبول می‌نماید که فقط در متون نقشبندیان آخر قرن هشتم به بعد است که از غجدوانی و اهمیت تعالیمش سخن گفته می‌شود، موضوعی که همزمان است با شکوفایی این طریقت و رواج آن در منطقه‌ی وسیع ماوراءالنهر و خراسان، که با تلاشهای خواجه بهاءالدین نقشبند محقق شد. بعد از بهاءالدین، خلفای او خواجه علاءالدین عطار (م ۸۰۲)، خواجه محمد پارسا (م ۸۲۲)، مولانا یعقوب چرخ‌سی (م ۸۵۱) و خواجه سعدالدین کاشغری (م ۸۶۰) بر مسند ارشاد نشستند. اوج نفوذ و شهرت این طریقت در نیمه‌ی دوم قرن نهم بود که خواجه عیدالله احرار (م ۸۹۵) رهبری آن را به دست داشت.

در تعلیمات نقشبندیان بود که سرانجام قرائتی از تصوّف و زهد تدوین گردید که بیشترین توجه را به معیشت و کار و کسب، و بیشترین فاصله را با رهبانیت و ترک دنیا داشت. اعتقاد و ارادت تیمور و جانشینانش به خواجهگان نقشبندی، تعلیمات تأیید آمیز و هم عمل اقتصادی و سیاسی خواجهگان در مورد کار و کسب، ثروت، به رسمیت شناختن قدرت دولت و تعامل با آن و ایده‌ی خدمت به خلق، نشانه‌ی تحوّل مهم در بخشی از جریان تصوّف به سوی آشتی با عوامل دنیوی، و نفی تصوّف تارک دنیا است، رویکردی که نوعی تبیین اخلاقی درباره‌ی ارزش کسب و کار و سرمایه پدید آورد. تبیینی که شاید با تشبیه آن به چیزی که ماکس وبر «اخلاق پروتستانی» می‌نامد، بتوان بر اهمیت آن در حیات اقتصادی جامعه‌ی قرن نهم، تأکید نمود.

۱-۱- مؤلفه های اجتماعی-اقتصادی در آموزه های نقشبندیه

طریقت نقشبندیه در ماوراءالنهر زاده شد، سرزمینی که تاریخ دراز آن پیوندی مداوم با تجارت داشته است. این سرزمین، محلّ تقاطع راههایی بود که چین و آسیای مرکزی را به ایران و اروپا، و هند و خراسان را به خوارزم و روسیه پیوند می داد. این موقعیت ممتاز، بازرگانی را به یک مشخصه‌ی تاریخی حیات تمدنی این منطقه تبدیل کرده است. با نظر به تجربه‌ی تاریخی سغدیان و مانویان عصر باستان در استفاده از ظرفیتهای اقتصادی این منطقه و حضور فعال در تجارت جاده‌ی ابریشم، می توان گرایش های اقتصادی طریقت نقشبندی را تا حدّ زیادی تحت تأثیر محیط مساعد ماوراءالنهر و سنت دیرینه‌ی تجارتي آن دانست.

وجه تمایز نقشبندیه از سایر طریقت ها، تأکید آن بر آموزه‌هایی سازگار با فعالیتهای اجتماعی-اقتصادی بود. ذکر خفی، خلوت در انجمن، خدمت و کار از مهمترین این آموزه ها بود. دو اصل نخست به منظور سبک کردن بار آداب و مراسم و دو اصل دیگر با هدف تشویق نועدوستی و کار و فعالیت مورد تأکید قرار گرفتند. این انگیزه های اقتصادی-اجتماعی به روشنی در این کلام معروف منسوب به غجدوانی منعکس شده است: «گرانی از خلق بر می باید داشت و این نمی شود الا به کسب حلال، دست به کار و دل به یار» (همان، ۲/۴۵۷) از سوی دیگر پایه‌های معنوی این اصول را با انتساب آنها به الهاماتی از جانب خضر پیامبر، تقویت کردند. (همان، ۳۶). ارائه‌ی این اصول مقابله ای بود با تعالیم انزواگرایانه‌ی ای که مایه‌ی افول اقتصادی جامعه و مانعی در برابر حیات اقتصادی بودند. بهاءالدین محمد نقشبند در اواخر سده‌ی هشتم، با تأکید بر این اصول و ترویج آنها بود که به عنوان مؤسس طریقت شهرت یافت، طریقتی که به نام وی «نقشبندیه» خوانده شد.

۱-۱-۱- ذکر خفی و خلوت در انجمن

ذکر خفی و خلوت در انجمن دو اصل بنیادین و تمایز بخش طریقت نقشبندی بود. (لاری، ۱۳۴۳: ۲. بخاری، ۱۳۵۴: ۸۵) ذکر از مراحل اصلی سلوک معنوی در طریقتهای صوفیه است. ذکر خفی به معنای ذکر نهان یا ذکر دل است و در تقابل با ذکر جهر یا ذکر آشکار قرار دارد. در زمان ظهور

نخستین جوانه های این طریقت زمانی که خواجه عبدالخالق غجدوانی با قائل شدن به «ذکر خفی» راه خود را از استاد و پیرش، خواجه ابویعقوب یوسف همدانی جدا کرد، و بعد از آن تا اواخر قرن هشتم، آموزه‌ی غالب صوفیان، «ذکر جهر» بود. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۳۶ و ۲، ۴۵۷؛ نیشابوری، ۱۳۸۰: ۱۶۳) در حالی که ذکر آشکار مستلزم آداب، مکان، وقت مناسب و دست کم گوشه‌گیری موقت از فعالیت اجتماعی بود، خواجهگان نقشبندی با تأکید بر ذکر نهان و نفی ذکر آشکار، کوشیدند این قیدها را برداشته، تمایز میان پیروان طریقت و مردم معمولی را، از صحنه اجتماع به درون فرد، و از زبان به دل منتقل نمایند. بدین شیوه طریقت نتیجه‌ی این نوآوری، همگامی و سازش طریقت با مردم و حیات اجتماعی و اقتصادی جامعه بود.

اصل مهم دیگر، خلوت در انجمن بود که در تقابل با انزواطلبی و گوشه نشینی مطرح شد. این اصل در متون نقشبندیه با عباراتی گوناگون اما مرتبط به هم معنی شده است: «اشتغال و استغراق در ذکر به مرتبه ای که شخص اگر در بازار در آید هیچ سخن و آواز نشنود به سبب استیلاي ذکر بر حقیقت دل.» (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۱۵۹؛ کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۴۳) به باطن با حق و به ظاهر با خلق بودن، از خود رستن و در میان مردم بودن، (همان، ۲۶۵ و ۳۵۰). همراهی و همدلی با آنها، بودن سالک بر طریق عامه‌ی مردم، و نفی طبقه بندی آنها به عام و خاص، (لاری، ۱۳۴۳: ۹ و ۳۷). این اصل را از طرفی مایه‌ی رفاه و شکوفایی (عافیت) و از سوی دیگر مایه‌ی نزدیکی به خداوند می دانستند. (همان، ۹ و ۳۷. بخاری، ۱۳۵۴: ۸۵). بدینسان معیشت و معنویت را در «با مردم و همچوم مردم زیستن» و به عبارت روشنتر مشارکت در حیات اقتصادی و اجتماعی می جستند. در پشت همه‌ی این تعاریف و ویژگی ها، تأکیدی مصرانه بر لزوم ایفای نقش سازنده‌ی اقتصادی و اجتماعی توسط پیروان طریقت، نهفته است، که کلید اصلی درک ویژگی های منحصر به فرد طریقت نقشبندی را ارائه می دهد.

از نتایج این دو اصل و مردمگرایی ناشی از آن، دوری تدریجی از مجالس سماع، (قاضی سمرقندی، ۱۳۸۰: ۶-۱۵۲. نیشابوری، ۱۳۸۰: ۴۳۶). نفی ظاهرسازی، ریا کاری و انزوا طلبی، و بی توجهی به اعمال خارق العاده بود، که دیگر آن را مایه‌ی افتخار و نشانه‌ی درویشی نمی دانستند. (همان، ۱۶۹. کاشفی، ۱۳۵۶: ۲۶۵ و ۱/۳۵۰) پیروان طریقت با اعتقاد به این دو اصل،

توانستند بدون التزام به مراسم مفصل و آداب دست و پاگیر، همچون مردم معمولی به کار و کسب، و در همان حال به سلوک معنوی پردازند. جامی زیبایی این طریقت را در همین موضوع می دانست که در همه جا، با همه کس و در همه حال قابل اجرا و انجام است. (لاری، ۱۳۴۳: ۱۶). با توجه به همین ویژگی ها بود که در پایان قرن نهم، علی بن حسین کاشفی در قصیده ای، نقشبندیان را چنین توصیف کرد: «دارای ظاهر این جهانی و باطن آن جهانی، در ظاهر عام و در باطن خاص، همچون نافه‌ی مشک دم نگه داشته، شمع هر انجمن و رونق هر بازار.» (کاشفی، ۱۳۵۶: ۶۶۱-۶۵۹/۲) بدین ترتیب هدف و پیامد آن اصول را می توان در برقراری تعادلی میان دنیا و معنا، و میان معیشت و سلوک صوفیانه، خلاصه کرد.

۲-۱-۱- خدمت و کار

اعتقاد راسخ خواجهگان نقشبندی به ذکر نهان و خلوت در انجمن، دو مفهوم خدمت و کار را نیز، با این استدلال که حضور و فعالیت در میان مردم و نفع رساندن به آنها مایه‌ی خیر، و عزلت‌گزینی به معنای شهرت طلبی است، (بخاری، ۱۳۸۳: ۷۰ و ۹-۴۸). در ادبیات این طریقت رایج کرد. دیدگاه نقشبندیه به اصل خدمت را در دو متن معروف منسوب به غجدوانی و خواجه بهاءالدین نقشبند می توان دید: «در خلوت را در بند و در خدمت را گشای، در شیخی را بر بند و در یاری را گشای، در عزلت را بر بند و در صحبت را گشای. هر که خود را خواهد خود را نخواهد و هر که دیگر را خواهد خود را خواهد. چون شمع باش که روشنایی به دیگری رسانی و چون شمع مباش که خود را در تاریکی گذاری.» (همان، ۵۴، ۷۹ و ۸۵). برخی از بزرگان طریقت در قرن نهم، از جمله مولانا محمد عطار و خواجه‌ی احرار، حتی خدمت را بالاتر از عبادت نشاندهند: «از این نشستن و عبادت شما چه حاصل؟ سعی و اهتمام نمایند که نفعی به مسلمانی رسانید. خدمتی که سبب قبول دلی باشد بر ذکر و مراقبه مقدم است.» (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۲۰۶ و ۲۴۴). این صداها به روشنی پژواکی است از اوضاع آشفته‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ماوراءالنهر در نیمه‌ی دوم قرن هشتم؛ که قربانیان آن مردم بودند، و انزواطلبی، درویشی و ظاهرسازی و فقر و مصیبت از پیامدهای آن بود. در عبارات خواجه بهاءالدین و اخلافش صدای مردانی شنیده می شود که خلوت، شیخی و عزلت را نفی، و مردم را به خدمت، نועدوستی و کار و تلاش ترغیب می کنند.

در نتیجه خدمت و یاری به عنوان یک رکن رکن از ارکان این طریقت، مورد تأکید فراوان قرار گرفت.

با استقرار دولت تیموری و ایجاد آرامش و امنیت، مفهوم خدمت از حوزه‌ی فردی و اجتماعی فراتر رفته و به حوزه‌ی سیاسی تعمیم داده شد. دو نماینده‌ی برجسته‌ی این رویکرد جدید، نورالدین عبدالرحمن جامی و خواجه عبیدالله احرار بودند. بنا به تعلیمات احرار، سالک راستین کسی است که وجودش همواره سبب راحتی و آسایش مردم شود، و به واسطه‌ی مصاحبت و ارتباط او و سلاطین، حاکمان نیز در صدد تأمین منافع مردم بر آیند. (همان، ۱۷۰). این دو تن نمونه‌های برجسته‌ی بزرگان طریقت بودند که در نیمه‌ی دوم قرن نهم روابط نزدیکی با دولت تیموری داشتند. از هردوی آنان مکتوبات متعددی باقی مانده است که برای حل مشکلات مردم به حکام نوشته اند. (ن. ک. احرار، ۱۳۸۰: رقعات. جامی، ۱۳۷۸: نامه‌ها و منشآت).

پذیرش ذکر نهان، خلوت در انجمن، و خدمت و یاری؛ موجب توجه به کار و کسب گردید. اصولاً هدف از ذکر نهان، پنهان داشتن مقامات عرفانی یا ستر حال بود، هدفی که برآوردنی نبود مگر با انتخاب یک پیشه یا هنر. (لاری، ۱۳۴۳: ۳-۲). در نتیجه اهل سلوک ملزم شدند با اشتغال به علوم دینی، تجارت یا حرفه؛ مقامات معنوی خود را پنهان داشته از متمایز شدن نسبت به مردم پرهیزند. (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۱۹۶. کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۲۸۵) از سوی دیگر، شغل و کسب دارای ارزشی ذاتی قلمداد شد، به نحوی که غذای به دست آمده از کسب و کار، از طعام آماده‌ی بهشتی برتر دانسته شد. (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۲۱۱).

در نتیجه، بعد از نفی عزلت‌گزینی؛ تولید و تجارت و فعالیت اقتصادی، مورد تشویق قرار گرفت. یک حکایت منسوب به خواجه بهاءالدین نقشبند به روشنی بازتاب دهنده‌ی این تحوّل است: «دو کس دیدم در مکه، یکی به غایت بلند همت و دیگر به غایت پست همت. پست همت آن بود که در طواف دیدم که دست در حلقه‌ی در خانه زده بود و در چنان جای شریف و چنان وقت عزیز از حق سبحانه چیزی می‌خواست و بلند همت آن که در بازار منی جوانی دیدم که پنجاه هزار دینار کمابیش سودا و خرید و فروخت کرد که در آن فرصت یک لحظه دلش از حق سبحانه غافل نشد، از غیرت آن جوان خون از درون من بر آمد.» (کاشفی، ۱۳۵۶: ۲/۴۵۶) این متن،

تأکیدی است بر اهمیت و مرتبه‌ی بالای ذکر دل و این گرایش مهم که تجارت نه تنها با طریقت منافاتی ندارد بلکه اگر با یاد حق همراه باشد، بر طواف آمیخته با آرزوی دنیایی، برتری دارد. از همه‌ی مطالب یادشده روشن می‌شود که کار و پیشه همچون ظرفی بود که آموزه‌های اصلی طریقت همچون ذکر نهان، خلوت در انجمن و یاری، در آن جای می‌گرفت. در نتیجه، پیشه کردن یک شغل، که بدون آن، هیچیک از این اصول قابل تحقق نبود، از شرایط سالکان این طریقت گردید. (لاری، ۱۳۴۳: ۳۵). به نظر می‌رسد که خواجه‌گان نقشبندی بعد از ذکر خفی و خلوت در انجمن؛ با تأکید بر خدمت و کار، تلاش کردند میان حیات معنوی و مادی، میان سلوک و معیشت و میان طریقت و اقتصاد، نوعی آشتی و تعادل ایجاد نمایند. انگیزه‌ی آنها از این تلاش به خاستگاه شهری آنها و پیروانشان و حیات ریشه دار تجارت در سرزمین ماوراءالنهر باز می‌گردد. از نتایج مهم این رویکرد اعتدالی، رواج طریقت نقشبندی در آسیای مرکزی از یک سو؛ و ایجاد پیوند میان پیروان آن با حرفه و تجارت از سوی دیگر بود. در نتیجه، تجارت و حرفه در میان پیروان این طریقه رو به گسترش نهاد و این موضوع، به شکوفایی تجارت در قرن نهم، به ویژه در خراسان و ماوراءالنهر، کمک فراوانی کرد.

۲-۱- پایگاه و بافت اجتماعی - اقتصادی نقشبندی

آموزه‌های نقشبندی، چنانکه گفته شد، زمینه‌ی مناسبی برای فعالیت‌های اقتصادی ایجاد کرد. آن گروه‌هایی که پیشتر، پیوستن به فرق صوفیه را مانعی در برابر فعالیت اقتصادی و کسب سود می‌دانستند، اینک با طریقتی مواجه شدند که نه تنها کار و کسب را نفی نمی‌کرد، بلکه آن را لازمه‌ی سیر و سلوک می‌دانست. در نتیجه، طریقت نقشبندی در میان کشاورزان و پیشه‌وران شهری، یعنی گروه‌های تولیدکننده، بازرگانان و همچنین طبقات حاکمه، رواج یافت.

۱-۲-۱- کشاورزان

در مورد ارتباط خواجه‌گان نقشبندی با کشاورزی شواهد کافی در منابع وجود دارد. با توجه به فعالیتها و علائق خواجه بهاء الدین نقشبند و برخی از مریدانش در باغداری و کشاورزی در اواخر قرن هشتم (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۱۸۴. بخاری، ۱۳۸۳: ۱۰۶ و ۲۳۳). و وجود خرده مالکان در

میان پیروان این طریقت در اوایل قرن نهم، (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۸۷) می توان نتیجه گرفت که این طریقت از آغاز، همزمان با بازاریان و پیشه وران بخارا، در روستاهای اطراف نیز گسترش یافته است.

در نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم، خواجه‌ی عبیدالله احرار در کشاورزی شهرت زیادی به دست آورد. او بعد از پیوستن به ابوسعید تیموری و مهاجرت به سمرقند، زمینداری بزرگ شد و املاک و مزارع وسیعی به دست آورد. گزارش‌های مختلف، او را صاحب بیش از هزار مزرعه دانسته‌اند. (همان، ۴۰۴-۵؛ جامی، ۱۳۷۸: هفت اورنگ، ۳۱) بنا به یک گزارش، در برخی از مزارع وی در حوالی شهر قرشی، سه هزار نفر کار می کرده‌اند. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۲/۴۰۴-۵) ممکن است این آمار اغراق آمیز، باشد اما نشانه‌ای از گستردگی املاک اوست. از این مزارع وسیع محصول زیادی به دست می آمد. بر مبنای یک گزارش، محصول مزارع گندم وی در اطراف سمرقند، هشتصد هزار من سمرقندی تخمین زده می شود. (همان، ۴-۵). یک نکته‌ی مهم دیگر در گزارش مزبور این است که عشر محصول این مزارع به دیوان داده می شد. (همان، ۴-۵). در نتیجه، این سخن که «در دوره‌ی تیموری علما از دادن مالیات معاف بودند» (فراگنر، ۱۳۷۹: ۲۲۹). مورد تردید واقع می شود. یک گزارش دیگر نیز این موضوع را تأیید می کند، گزارشی که حاکی از تقاضای خواجه‌ی احرار از سلطان حسین بایقرا برای تعلیق دو ساله‌ی اخذ مالیات دیوانی محصولات او است. (جامی، ۱۳۷۸: نامه‌ها...، ۳۱۶).

از مطالب فوق ارتباط دو خواجه‌ی بزرگ نقشبندی اواخر قرن هشتم و پایان قرن نهم، با کشاورزی؛ و پایگاه مهم این طریقت در میان کشاورزان آشکار می شود. بنابراین نوعی ماهیت زمیندارانه و نوعی رابطه‌ی مالک و رعیتی آمیخته با مرید و مرادی و جذبه‌ی آیینی، میان خواجهگان و روستاییان در این دوره قابل تصور است.

آیا میان این فعالیتهای کشاورزی و تجارت ارتباطی وجود داشت؟ یک گزارش از فروش گندمهای انبار خواجه بهاءالدین در بازار بخارا، (بخاری، ۱۳۸۳: ۱۳-۲۱۲) نخستین نشانه‌های ظهور تجارت ناشی از کشاورزی را در میان خواجهگان نقشبندی نمایان می سازد. در این زمینه خواجه عبیدالله احرار شهرت بیشتری دارد. هم او و هم پدرش علاوه بر تجارت، در اطراف تاشکند

کشاورزی نیز می کردند. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۳۹۵ و ۲/۴۰۴) او علاوه بر اینکه زمینداری بزرگ بود، چنانکه خواهیم دید تاجری عمده نیز به شمار می رفت.

۲-۱-۲- پیشه وران

آغاز رواج طریقت نقشبندی، از بخارا و در میان مردم متوسط شهری بود و بیشتر صوفیان نقشبندی از بازاریان و پیشه وران بودند. (ن.ک. همان، ۲۴۱، ۱/۱۲۶) این ویژگی از چنان وضوح و سابقه‌ای برخوردار بود که خواجه‌ی احرار در نیمه‌ی دوم قرن نهم، آن را طریقه‌ی مردم بازار و تجار خوانده است. (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۱۸۷). منابع تأیید می کنند که دست کم سه تن از سلسله‌ی پنج نفری منتهی به خواجه بهاء‌الدین نقشبند، خود وی، بیشتر جانشینانش، و بخش زیادی از پیروانشان از پیشه وران و تولیدکنندگان بودند. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۶۲، ۴۲، ۳۵، ۱/بخاری، ۱۳۵۴: ۲۱؛ جامی، ۱۳۷۲: ۳۸۵) در آخر نام تعدادی از آنها این خاستگاه شغلی را می توان مشاهده کرد؛ پسوند‌هایی همچون حلاج، کلال یا داشگر (= کوزه گر)، نقشبند، زرگر، سوزن‌گر، کلاه دوز، بزاز، جراح، سراج یا چرمگر، درودگر، زعفرانچی، سوزن فروش، صحاف، صراف، بقال، کاغذ فروش، کاغذگر و مصور، (مولانا شیخ، ۱۳۸۰، صفحات متعدد. کاشفی، ۱۳۵۶: ۲/۴۰۱، ۲۲۲ و ۱/۱۲۷. احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۲۳۲ و ۲۹۴) که بیانگر پایگاه گسترده‌ی این طریقت در میان طبقات شهری و تولیدکنندگان است.

تأثیر این حرفه ها حتی در خلال سخنان عرفانی آنان نیز، همچون این متن منسوب به امیر کلال، آشکار است: «تا نم تعلقات دور نشود، کوزه‌ی وجود شایسته‌ی آن نگردد که او را در خمدان تصرف آرند و باز چون کوزه ها را در خمدان در آورند، بعضی درست بیرون می آید و برخی شکسته. و این به نسبت ظهور ارادت ازلی است. با این همه آن را که شکسته بیرون آمده است، امیدی هست که او را آرد سازند و با گلی دیگر یار کنند و بار دیگر به خمدان برند تا باشد که این بار درست بیرون آید.» (بخاری، ۱۳۵۴: ۲۱).

احتمالاً پیشه های مربوط به تولید منسوجات بخش قابل توجهی از حرف شهری نقشبندیان را تشکیل می داده است. تعدد نسبت های شغلی و اصطلاحات مربوط به این صنعت، مانند نقشبندی یا تصویرگری روی پارچه، بافت پارچه‌ی کرباس، دوخت کلاه نوروزی، که امرا و

حکام می پوشیدند، سوزنگری روی پارچه و لباس، بافت نوعی پارچه‌ی پشمی ظریف و مرغوب، تولیدابریشم، در منابع طریقت نقشبندی نشاندهنده‌ی این موضوع است. (ن.ک. کاشفی، ۱۳۵۶: ۷۳، ۸۴ و ۱/۲۲۱؛ احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۱۵۶. بخاری، ۱۳۸۳: ۲۳۵ و ۱۱۲. کاشفی، ۱۳۵۶: ۳-۲/۴۰۲) احتمالاً خواجه‌ی احرار نیز کارگاههای بافندگی داشته و در تجارت آن شرکت فعال داشته است، زیرا در یک مورد هزار جامه‌ی کرباس به عنوان فدیه‌ی آزادی اسرای تاشکندی به ازبکان مهاجم داد. (مولانا شیخ، ۱۳۸۰: ۶۲۵). وی خود و مریدان پرشمارش را «بافندگان خواجه عبدالخالق» می خواند. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۳۰-۲/۵۲۶. احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۲۲۲) این تعبیر به خوبی اهمیت این طبقه‌ی تولیدکننده، را در اقتصاد تجاری ماوراءالنهر و خراسان و پایگاه گسترده‌ی طریقت نقشبندیه را در میان پیشه‌وران شهری، نشان می دهد. از اینجاست که می توان با توجه به اهمیت پارچه در تجارت آن دوران، به پیوند وثیق این بافندگان نقشبندی با حیات تجاری پی برد.

چنین به نظر می رسد که رابطه‌ی مالی و اقتصادی میان رهبران و اعضای طریقت نقشبندی تا حدودی تحت تأثیر رابطه معنوی و طریقتی آنها بوده است. دو حکایت در شرح حال خواجه بهاءالدین نقشبند، نشان می دهد که وی آزادانه از درآمد مریدان پیشه‌ور یا تاجر خود بهره‌مند می شده است. برای نمونه یکی از دو حکایت ذکر می شود: «نقل کرد درویشی که روزی در بازار بودم و اتفاقاً مبلغی سودا کرده بودم. حضرت خواجه به دوگان من آمدند و پرسیدند چه مقدار سودا کرده‌ای؟ گفتم مقدار آن بر من روشن نیست. فوطه گذاشتند و آنچ سودا شده بود در آن فوطه ریختند بردند.» (بخاری، ۱۳۸۳: ۱۶۲) این سند و یک سند مشابه دیگر (همان، ۲۳۵) هرچند لزوماً بیانگر یک قاعده‌ی کلی و روال دائمی نیست، اما دست کم می تواند دلیلی بر ثروتمند شدن تدریجی رهبران طریقت در پرتو یک رابطه‌ی نسبتاً آزاد مالی باشد، منطقی است که احتمال دهیم با گسترش حجم تجارت و افزوده شدن بر مریدان و پیروان، مرتباً بر توان مالی این رهبران افزوده شده است.

۳-۲-۱- طبقه‌ی حاکمه

بئاتریس فوربز منز درباره‌ی باورهای مذهبی تیمور چنین نوشته است: «روشهای مذهبی تیمور که ترکیبی بود از عناصر شمنی ترکی- مغولی، ریشه در سنت صوفیانه داشت و وفاداری اولیه‌ی دینی او تقریباً و بی هیچ تردیدی در پیوند با فرقه صوفی نقشبندیه بود که قدرت و نفوذ آنان پیش از عهد تیمور در ماوراءالنهر تثبیت گشته بود.» (منز، ۱۳۷۷: ۲۳) در شرح حالی که به خود تیمور منسوب است، به آموزگاران نقشبندی او، دیدارش با امیر کلال شیخ معروف نقشبندی در سمرقند، در سال ۷۵۲، و پیش بینی آینده‌ی درخشان و جهانگشایی های تیمور اشاره شده است. (بریون، ۱۳۷۲: ۱۰-۹)

به نوشته‌ی منز «تیمور شیوخ صوفی ماوراءالنهر و خراسان را به منظور تقویت موقعیت خویش در میان هواداران جغتایی و رعایای یکجانشین خویش، معزز گرداند. وی با این کار برآن بود تا آنان نیروهای روحانی برترش را تصدیق نمایند و می خواست از آن برای تأیید فتوحاتش در سرزمینهای اسلامی استفاده کند.» (منز، ۱۳۷۷: ۲۳) وی درباره‌ی اعتقاد نقشبندیان به این «نیروهای روحانی برتر تیمور» توضیح بیشتری نمی دهد، اما در یکی از نسخه های خطی سفرنامه‌ی غیاث الدین نقاش به چین در عصر شاهرخ، از تیمور با عنوان «حضرت اقدس» یاد شده است و این واژه معنایی مذهبی داشته است. (مظاهری، ۱۳۷۲: ۱/۱۴۱) بدین ترتیب، دولت تیموری از همان آغاز شکل گیری، با طریقت نقشبندی در پیوند نزدیک قرار گرفت. اینکه در میان فرقه های مخالف دولت تیموری مانند حروفیه، نقطویه و نوربخشیه، نامی از نقشبندیان به میان نمی آید در واقع به این دلیل است که طریقت نقشبندی، گرایش مذهبی هیئت حاکمه را شکل داده بود. هم در خراسان و هم در ماوراءالنهر، بالاترین مقام مذهبی یعنی شیخ الاسلامی احتمالاً به آنها اختصاص داشت. شیخ الاسلام اعظم خواجه حسن عطار، در خراسان (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۶۷۸) و شیخ الاسلام ماوراءالنهر خواجه عصام الدین (همان، ۸۱۱) در دهه‌ی دوم قرن نهم، از این جمله بودند. نامه ها و مکتوبات متعددی که خواجه محمد پارسا، جامی و احرار جهت رفع مشکلات مردم به سلاطین، امرا و وزرا می فرستادند، (کاشفی، ۱۳۵۶: ۹-۱/۱۰۸؛ جامی، ۱۳۷۸: نامه ها.... احرار، ۱۳۸۰:

رقعات). نشان می دهد که جایگاه برتر خواجگان نقشبندی، که مورد ارادت و احترام شاهان تیموری بودند، امکان ارتباط و تأثیر گذاری بر برخی تصمیمات حکومت را به آنها می داد.

نفوذ سیاسی خواجگان نقشبندی در نیمه‌ی دوم قرن نهم به رهبری ناصرالدین عبداللّه احرار به اوج رسید. وی به حمایت معنوی از دعاوی ابوسعید در جریان کشمکشهای جانشینی، پرداخته، پیروزی او را بر رقبش، عبداللّه بن ابراهیم بن شاهرخ، پیش بینی کرد، اما صحت این پیش بینی را مشروط به «تقویت شریعت و شفقت رعیت» دانست. (همان، ۲۲-۲/۵۱۹) تحولات بعدی نشان داد که در پشت این الفاظ، جلب حمایت دولت از منافع معنوی و به ویژه برنامه های گسترده‌ی اقتصادی وی برای طریقت نقشبندی نهفته بود. ابوسعید در سال ۸۵۵ پیروزمندانه وارد سمرقند شد و خواجه را نیز به آنجا منتقل کرد. از این پس نفوذ سیاسی خواجه‌ی احرار بالا گرفت. روزانه دهها نامه از سوی او به پادشاه، امرا و دیوانیان نوشته می شد و دستگاه حکومت به آنها رسیدگی می کرد. (همان، ۴-۶۲۳) این نفوذ و قدرت در حکومت سلطان احمد بن ابوسعید نیز در ماوراءالنهر ادامه یافت. همزمان در خراسان نیز سلطان حسین میرزای بایقرا، امیر علیشیر نوائی، دولتمرد بانفوذ نقشبندی، را به وزارت تعیین کرد. در این میان، آنچه از رهبران نقشبندی به تیموریان می رسید، تأییدات مشروعیت بخشی بود که تحت عنوان «مظاهر اقتدار و حکم حضرت حق سبحانه» (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۲۴۸) نثار آنان، می گردید.

در مجموع، پیوندهای میان تیموریان و طریقت نقشبندی زمینه های مناسبی برای رواج این طریقت و اجرای تعالیم اقتصادی آن فراهم نمود. ساخت رباطها و لنگرها تا مسافت یک تا دو ماه راه از سمرقند، تعیین مجاوران و اوقاف برای اداره و تأمین آنها برقراری امنیت در راهها و سلامت مسافران، تجار و دهقانان، (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۲۴) از جمله اقداماتی بود که تیمور برای شکوفایی اقتصادی انجام داد. یک نکته‌ی مهم در این گزارش، نشان دادن کارکرد مضاعف تجاری برای لنگرها است. لنگر، نامی بود که خواجگان نقشبندی بعد از مغول، در عوض خانقاه به کار می بردند، (مظاهری، ۱۳۷۲: ۱۰۳) این نقش دوگانه، هم پیوند وثیق نقشبندیان با تجارت و هم سهم تیموریان در تسهیل این پیوند، را نشان می دهد. از این لنگرها بود که تجار نقشبندی، هم کالا

منتقل می کردند و هم طریقت خود را در میان مسافران دیگر و در طول راههای تجارتی آسیا می گسترده.

۳-۱- شکل گیری نگاهی مثبت به ثروت و قدرت

مجموعه‌ی آموزه‌ها و گرایش‌های یادشده، سرانجام به شکل گیری دیدگاهی تازه درباره‌ی ثروت و قدرت در طریقت نقشبندی انجامید. تازه از آن جهت که تا آن زمان، دست کم در مقام نظر، بی‌اعتنایی نسبت به ثروت و قدرت، از ویژگی‌های بدیهی سالکان طریقت شمرده می شد. دیدگاه تازه به طور بالقوه در آموزه‌های اصلی و اولیه‌ی طریقت مستتر بود. بعد از نیمه‌ی قرن نهم بود که این گرایش به وسیله‌ی شخصیت‌های مهم طریقت نقشبندی، به ویژه خواجه‌ی احرار و جامی، آشکارا بیان و عملی شد. این دو، رابطه‌ی نزدیک و مؤثر با قدرت سیاسی برقرار کردند.

چارچوب نظری این رویکرد را خواجه‌ی احرار بر مبنای دو دلیل صورت بندی کرده است؛ نخست خدمت و کمک به خلق، دوم حفظ استقلال و بقای طریقت. وی ثروت را وسیله‌ی ای مناسب برای کسب قدرت می داند، کسب قدرتی که پسندیده و مطلوب است، زیرا از آن طریق است که نهی از منکر نسبت به حاکمان و خدمت مؤثر به خلق امکان پذیر می شود، و این نوع از خدمت به خلق، بهترین عمل است. (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۱۹۹، ۲۱۴ و ۲۲۳). مکتوبات متعدد احرار و جامی به حکام و کارگزاران دولت تیموری با هدف حل مشکلات مردم، از نتایج این دیدگاه بود. (ن.ک. جامی، ۱۳۷۸: نامه‌ها و منشآت، صفحات متعدد. لاری، ۱۳۴۳: ۲۰ و ۳۸. احرار، ۱۳۸۰: رقعات، صفحات متعدد.) احرار در توجیه دوم، ثروت و جاه (قدرت) را از لوازم مقام شیخی و مرشدی می داند، و معتقد است که برخورداری شیخ و مرشد از این دو عامل، موجب عدم وابستگی مریدان به دیگران و انقیاد و خضوع آنها نسبت به مرشد، و در نتیجه حفظ تشکّل و سازمان طریقت می شود. (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۱۹۶ و ۲۱۰).

بدین ترتیب طریقتی که با ذکر نهان آغاز شده، و با خلوت در انجمن، تأکید بر کار و کسب و خدمت به مردم ادامه یافته بود، با ارائه‌ی تعریفی مبنی بر سازگاری طریقت با قدرت و ثروت، زمینه‌ی مناسب برای ایفای نقشی مؤثر در حیات اقتصادی جامعه فراهم نمود.

۲- کارکردهای تجاری نقشبندیان

آموزه های سازگار با فعالیت اقتصادی، رواج میان دو طبقه اصلی تولید کننده یعنی کشاورزان و پیشه وران، پیوندهای عمیق با قدرت سیاسی حاکم، و ثروت حاصل از این نیروها؛ مجموعاً بستری مناسب برای ایفای نقشی فعال توسط رهبران و پیروان طریقت نقشبندی در زمینه‌ی تجارت فراهم کرد. مصالح و منافع طریقت نیز در توجیه فعالیت اقتصادی دخیل بود. خواجه عیبدالله احرار، فعالیت‌های گسترده‌ی خود را در تجارت برای حفظ انسجام طریقت و معیشت پیروانش لازم دانست، «تا جمعی که توانند به فراغت مشغول باشند و خاطر ایشان به سبب مایحتاج ضروری متفرق نشود.» (همان، ۶۵۰). بنابراین می توان از کارکردهای آنان در زمینه‌ی تجارت سخن به میان آورد. مهمترین این کارکردها را می توان تحت این عناوین بررسی کرد: تقویت طبقه‌ی بازرگان، تشویق پیروان به بازرگانی و کسب و کار، ایجاد تأسیسات تجاری توسط افراد متمکن یا دولتمردان نقشبندی، مشارکت مستقیم رهبران نقشبندیه در تجارت و سرانجام تلاش مستمر آنها برای لغو مالیات تمغا.

۲-۱- جذب و تقویت طبقه‌ی بازرگان

علاوه بر زمینه های اقتصادی تعالیم نقشبندیه، سه دلیل دیگر نیز به محبوبیت این طریقت در میان بازرگانان کمک کرد؛ توصیه به سفر، تشویق تجارت و ایجاد نوعی وحدت و امنیت. در طریقت نقشبندی سفر اهمیت فراوانی داشت. سالکان طریقت، مراحل آغازین سیر و سلوک خود را، تا زمانی که به خدمت صاحب‌دلی برسند در سفر می گذرانند (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۴۱) و سفر بسیار می کردند. (نفیسی، ۱۳۳۳: ۸۴) خواجهگان نقشبندی، خدمت به مسافری را مهم دانسته و به تعبیر آن روزگار، «خدمت آینده و رونده» می کردند. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۶۳) بنابراین مراکز استقرار یا لنگرهای آنها، مکانی برای آمد و شد و توقف مسافران و تجار نیز محسوب می شد. سفر برای نقشبندیان هم مرحله ای از سلوک و هم راهی برای تجارت و معیشت بود. مرگ خواجه بهاء‌الدین نقشبند در کاروانسرای در بخارا، (همان، ۹-۹۸). به گونه ای نمادین، این کارکرد دوگانه را می نمایاند.

جذابیت دیگر نقشبندیه برای بازرگانان، تشویق و ترغیب به تجارت و خرید و فروش بود. از شروط خوبی سفر قوت توکل و قوت کسب و تجارت بود و در یوزگی مردود دانسته می شد. (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۲۴۸) آنها مریدان خود را به خرید و فروش تشویق می کردند و حتی امکانات و سرمایه در اختیارشان می گذاشتند. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۱۴۱) مثلاً خواجهی احرار در بستر مرگ به یکی از کارگزارانش چهار هزار سگه‌ی شاهرخی داد تا سرمایه‌ی تجارت سازد. (همان، ۲/۶۳۱)

شهرت برخی از بزرگان طریقت مبنی بر داشتن کرامات نیز در گرایش و اعتقاد بازرگانان به آنها تأثیر داشت. بازرگانان در راههای دور و دراز در مقابل خطراتی همچون حملات راهزنان، بلایای طبیعی، و گم شدن اموال و چهارپایانشان به کرامات آنها امید می بستند. دلیل پیوستن برخی از تجار به طریقت نقشبندی مشاهده یا اعتقاد به همین کرامات بوده است. (به عنوان نمونه ن. ک بخاری، ۱۳۸۳: ۱۷۲؛ کاشفی، ۱۳۵۶: ۷-۲/۵۳۶)

بدین ترتیب میان طبقه‌ی بازرگان و طریقت نقشبندی پیوندهایی شکل گرفت. شواهد متعددی از این پیوند در منابع وجود دارد. سوداگر بودن بسیاری از درویش نقشبندی، حضور محوری بازار در بیشتر حکایات مربوط به خواجهگان نقشبندی، (بخاری، ۱۳۸۳: ۱۷۶، ۲۵۰، ۱۶۲، ۱۵۸). مشارکت آنها در تجارت، بویژه تجارت منسوجات؛ خاستگاه تجاری خاندان احرار، خاندان روحی، و یاران سعدالدین کاشغری، از جمله‌ی این شواهد است. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۲۲۱، ۲۲۶ و ۱/۳۵۱. همان، ۷-۲/۳۸۶) پیوند طبقه‌ی بازرگان با طریقت تا جایی پیش رفت که خواجه‌ی احرار آن را «طریقه‌ی مردم بازار و تجار» خواند. (همان، ۹-۲/۴۲۸)

کارکرد سازنده‌ی طریقت نقشبندی در جذب و گسترش طبقه‌ی بازرگان را می توان، به گونه‌ی نمادین، در نام دو بازرگان نقشبندی، مشاهده کرد. این دو، خواجه مصطفی رومی و مولانا نجم الدین نام داشته و از کارگزاران خواجه‌ی احرار بودند. (همان، ۵۳۸). عنوان خواجه و آوردن نام کوچک به دنبال آن، نشان می دهد که شخص نخست بازرگانی با سابقه و شاید از خاندانی تاجر پیشه، از پیروان طریقت نقشبندی بوده است. در حالی که عنوان مولانا و آوردن لقب

برای شخص دوّم، بدون ذکر نام کوچک، می‌رساند که وی عضوی از دستگاه روحانیت نقشبندیه بوده که به کار تجارت نیز می‌پرداخته است.

۲-۲- ایجاد مراکز تجاری

یک عامل مهم در گسترش فعالیتهای تجاری قرن نهم، ساخت مراکز تجاری از قبیل کاروانسرا و بازار بود. قبلاً اشاره شد که تیمور علاوه بر کاروانسراها، به ساخت لنگرگاهی در راهها و تعیین موقوفاتی برای آنها پرداخت. این لنگرها، چنانکه نشان داده شد، هم مراکز مذهبی نقشبندی و هم شبه کاروانسراهایی برای پذیرایی مسافران و تجار بود. تعدادی از رجال دولت تیموری در عصر جانشینان تیمور، به ویژه در خراسان و ماوراءالنهر اهتمام زیادی به ساخت تأسیساتی همچون کاروانسرا و پل در راههای مهم داشتند. (نظامی، ۱۳۵۷: ۲۴۱، ۲۳۹، ۱۸۴، ۷۹، ۵۹. خواندمیر، ۱۳۷۲: مآثرالملوک، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸).

یکی از دولتمردان بسیار فعال در این زمینه، امیر علیشیر نوایی (۹۰۶-۸۴۴) از پیروان طریقت نقشبندی بود، (ترهار، ۱۳۸۳: ۲۴۵). خواندمیر از سخاوت او در امور خیریه مانند ساختن رباطها، حوضها، پلها و حمامهای همگانی در خراسان سخن گفته است. رباط سرخیابان، تقوز رباط، رباط سرکوچه‌ی علامت و پل تولکی، رباط عشق، رباط سنگ بست، رباط دیراباد، مجموعه‌ای شامل مسجد جامع، مدرسه، خانقاه، دارالشفا و حمام، که به دلگشایی و نزهت نزد مسافران شهرت داشت، از جمله بناهایی بود که وی احداث یا تعمیر کرد. (تبریزنیا، ۱۳۷۸: ۸-۴۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۶-۵۰۵). خواجه‌ی احرار نیز در این زمینه اهتمام داشت. تعمیر کاروانسرای میر، خرید مستغلاتی به بهای پنجاه هزار دینار جهت وقف مسجدبازار سوزن فروشان و تعمیر پل قرشی از جمله کارهای عمرانی او است. (مولانا شیخ، ۱۳۸۰: ۵۹۶ و ۶۳۳. سمرقندی، ۱۳۶۷: ۱۶۰) بدون شک این اقدامات در حفظ و رونق حیات تجاری این دوره نقش به‌سزایی داشته است.

۲-۳- فعالیت‌های تجاری نقشبندیان

مرکز اصلی خواجهگان نقشبندی در قرن نهم، یعنی ماوراءالنهر، محلّ تلاقی محورهای مهم تجاری، از جمله خوارزم، خراسان، و چین بود. چنانچه خواهیم دید، محور نخست به زودی با رکود مواجه شد و از آغاز قرن نهم فعالیت چندانی در آن به چشم نمی خورد. در عوض خواجهگان نقشبندی بیشتر به سوی جنوب و مشرق متمایل شدند، یعنی مسیرهایی که عمدتاً در دست حاکمانی نقشبندی بود، از تیموریان هرات و سمرقند گرفته تا دوغلاتهای کاشغر و خانهای جغتایی شرقی، که خواجهگان نقشبندی را حرمت فراوان می نهادند. رواج طریقت نقشبندی در این مسیر، نوعی یکپارچگی مذهبی پدید آورده بود که آن را دستکم برای بازرگانان نقشبندی و افراد منسوب به رهبران این طریقت امن می کرد.

۲-۳-۱- محور شمال (خوارزم)

خوارزم مرکزی بود برای مبادله کالاهایی که از دشت قبچاق، روسیه و اروپا می رسید. در برخی منابع از فعالیت نقشبندیان در تجارت میان بخارا و خوارزم، پیش از تأسیس دولت تیموری، سخن رفته است. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۱۳۲) اما در اواخر قرن هشتم، در جریان درگیریهای تیمور و توقتمیش خان، و حملات تیمور به خوارزم، این محور با آشفتگی مواجه شد. با این وجود، سفرهای تجاری نقشبندیان در این مسیر کمابیش ادامه یافت. (بخاری، ۱۳۸۳: ۹۵) سرانجام، مراکز اصلی تجارت اردوی زرین، یعنی خوارزم، سرای و آستاراخان، به دست تیمور ویران شد، (یزدی، ۱۳۳۶: ۳-۳۰۲-۳۰۵۵۲). و تجارت در این مسیر با رکود شدید مواجه گردید. از این به بعد، از تجارت در این محور چندان سخنی در میان نیست.

۲-۳-۲- محور جنوب (خراسان-خلیج فارس)

در قرن نهم با مرکزیت یافتن هرات، خراسان رونق و شکوفایی زیادی یافت. گسترش ارتباط خراسان، از یک طرف با ماوراءالنهر و از سوی دیگر با خلیج فارس و هند از دلایل این امر بود. در این دوره هرمز به عنوان بندرگاه اصلی خلیج فارس تجارت دامنه داری را از حوزه اقیانوس هند به خراسان معطوف کرده بود. کلاویخو در آغاز قرن نهم، از ورود کالاهای هند همچون جوز

هندی، میخک، پوست جوز، دارچین و زنجبیل و ارزش عظیم آنها، همچنین از ورود مروارید به سمرقند یاد می کند (کلاویخو، ۱۳۴۴: ۲۸۶) کالایی که یادآور تجارت با خلیج فارس بوده است. از آغاز پیدایش طریقت خواجگان، برخی از پیروان آن، تاجرانی بودند که در محور خراسان فعالیت می کردند. به عنوان نمونه می توان از تاجری خرده پا به نام مولانا سیف الدین خوارزمی، از اصحاب غجدوانی، نام برد. همانگونه که غجدوانی پیش بینی کرده بود، که سرمایه‌ی او به دوازده هزار دینار خواهد رسید، سیف الدین بعدها بازرگانی بزرگ و متمول شد. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۷-۱/۱۳۶)

دیگر مقصد تجار نقشبندی در امتداد مسیر خراسان، هند بود. در اواخر قرن هشتم از سفر تجارتهای پدر خواجه بهاءالدین نقشبند به کابل و بازگشت او با کاروانی که از هند می آمد، آگاهی داریم. (بخاری، ۱۳۸۳: ۲۵۵) در قرن نهم این رابطه پررنگ تر شد. نامه های ارادتمندانه‌ی ملک التّجار دکن، خواجه محمود گاوآن (۸۸۶-۸۰۸)، به خواجه‌ی احرار، در نیمه‌ی دوم قرن نهم (گاوآن، ۱۹۴۸: ۷-۲۳) نشانه‌ی اهمیت و گستردگی رابطه نقشبندیان با هند در این دوره است.

از بزرگان طریقت نقشبندیه در قرن نهم که در تجارت خراسان فعال بود، مولانا شمس الدین محمد روجی (متولد ۸۲۰)، از اصحاب خواجه سعدالدین کاشغری (م ۸۶۰) بود. وی که امیر علیشیر نوایی، در مرثیه ای او را «قدوه‌ی نقشبندیان» خوانده است. (خواندمیر، خاتمه‌ی...، ۱۳۷۲: ۱۳-۲۱۲) عضو یک خاندان تاجر پیشه و دارای گله های بزرگ شتر بود. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۲۲۶ و ۱/۳۵۱) تاجر بزرگ، چنانکه در مورد خواجه‌ی احرار نیز خواهیم دید، معمولاً ناچار به پرورش و نگهداری گله های شتر، برای سفرهای طولانی و حمل کالا، بودند. یکی دیگر از اصحاب کاشغری در کار تجارت منسوجات در بازار هرات بوده، و کاشغری در مقابل مأموران مالیاتی از وی دفاع کرد. (همان، ۲۲۱). از یک گزارش دیگر کاشفی بر می آید که «سرکارداران» یا کارگزاران تجاری خواجه‌ی احرار نیز در هرات حضور داشته اند. (همان، ۵۶۷). این شواهد به اندازه‌ی کافی گویای سهم چشمگیر طریقت نقشبندی در تجارت با خراسان می باشد.

نواحی جنوبی ایران نیز، هرچند این طریقت در آن رواج چندانی نیافت، شاهد فعالیت بازرگانی پیروان طریقت نقشبندی بوده است. شاهدهی بر این موضوع، یک تاجر

تاشکندی (وفات ۸۴۰) تحفه ای از کرمان به خواجه‌ی احرار تقدیم کرد. (همان، ۲/۶۳۶) آمدن نام کرمان در گزارش مزبور، به ویژه از آن جهت مهم و جالب توجه است که این شهر دروازه‌ی اصلی تجارت خراسان با هرموز در قرن نهم بوده است، جایی که نقطه‌ی اتصال ایران به راه دریایی موسوم به ادویه یا مروارید بود.

۳-۳-۲- محور شرق (چین)

بخش مهمی از تاریخ اقتصادی ماوراءالنهر و خراسان، در طول تاریخ، به تجارت با چین مربوط است. هم در دوره‌ی باستان و هم در دوره‌ی اسلامی، برخی گروههای مذهبی نقش پررنگی در این محور داشته اند، که نمونه های برجسته‌ی آنها مانویان عصر باستان و نقشبندیان قرن نهم است. در اواخر قرن هشتم و دهه‌ی اوّل قرن نهم، درگیری های مداوم تیمور با جغتاییان شرقی، طبیعتاً موجب افول تجارت در این محور شده است. با این حال تجارت قطع نشد. کلاویخو، در آغاز قرن نهم، بازارهای سمرقند را پر از کالاهای کشورهای دیگر از قبیل... ابریشم مرغوب و مشک چین دیده است. (کلاویخو، ۱۳۴۴: ۲۸۶). دستکم سه نوبت، در سالهای ۷۸۹، ۷۹۶ و ۷۹۸، هیئت‌های سفارت از سوی تیمور به چین رفتند. (برتشنايدر، ۱۳۸۱: ۴۷۳؛ کلاویخو، ۱۳۴۴: ۲۸۷) با توجه به پیشوند مولانا در نام رئیس نخستین هیئت، و گرایش تیمور به طریقت نقشبندی (زرین کوب، ۱۳۸۵: ارزش...، ۸۳ و ۱۶۰)، گمان می رود که این سفیر از نقشبندیان بوده است.

تیمور با وجود تمام ویرانگری هایش، پشتیبان بازرگانی و داد و ستد بود. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۲۴؛ کلاویخو، ۱۳۴۴: ۲۸۵) او با هدف آباد کردن پایتختش سمرقند، هنرمندان و صنعتگران، در فنون مختلف، از قبیل بافندگان، کمان سازان، زره سازان، شیشه سازان، چینی سازان، تفنگ سازان و حتی زرگران و بنایان را از مناطق مفتوحه به این شهر آورد. (همان، ۲۸۵) این سیاست به علاوه پیوندهای وی با طریقت نقشبندیه، در دراز مدت باید زمینه مناسبی را برای اهل حرفه و تجار نقشبندی فراهم نموده باشد.

در عصر جانشینان تیمور، تجارت در این مسیر رونق بیشتری یافت. به عنوان نمونه می توان از هیئت اعزامی شاهرخ به سال ۸۲۳ یاد کرد که بیش از پانصد بازرگان را به همراه داشت. (مظاهری، ۱۳۷۲: ۶۲) الغ بیگ، پسر شاهرخ و والی سمرقند، نیز که شیفته اشپای هنری و فرآورده های چینی

بود کاروان-سفارتهای ویژه‌ی خود را مرتباً و همه ساله به چین اعزام می داشت. (همان، ۴۸) یک مولانای نقشبندی دیگر به نام علی قوشچی، ریاست یکی از این سفارتهای را به عهده داشت. (ختایی، ۱۳۷۲: ۲۸) جریان سفارتهای از این جهت برای تجارت مهم بود که طبق قوانین سلسله‌ی مینگ، اصولاً افراد بیگانه، از جمله تجار، فقط به عنوان سفیر یا خادم سفیر می توانستند به چین راه یابند. (مظاهری، ۱۳۷۲: ۶۲) از طریق همین سفارتهای بود که رؤسای نقشبندی و پیروانشان کاروانهای تجاری خود را به آن سو حرکت می دادند. بنابراین قطع ارتباط سیاسی با چین لزوماً موجب رکود تجارت نیز می گردید.

با توجه به گسترش اسلام در شکل نقشبندی آن تا مرزهای چین، حضور پیروان این طریقت در تجارت این محور به خوبی احساس می شود. «این طریقت در قرن نهم به همت خاندان دوغلات ها، نه تنها در کاشغر، بلکه در اطراف دریاچه‌ی ایسی کول، جنوب دریاچه‌ی بالخاش و بر کرانه های رود ایلی، یعنی در تمام طول شاخه‌ی شمالی جاده‌ی ابریشم، دارای قدرت مطلقه بود.» (همان، ۱۵۷) به علاوه، بخشی از خانان شرقی جغتای نیز در نیمه‌ی دوم قرن نهم طریقت نقشبندی را پذیرفتند. (دوغلات، ۱۳۸۳: ۲۴۲). از حضور نقشبندیان در منزلگاههای این جاده نشانه های متعددی در دست است. به عنوان نمونه، غیاث الدین نقاش، در زمان عزیمت هیئت سیاسی-تجاری تیموریان به چین در سالهای ۸۲۲ تا ۸۲۵، از وجود یک لنگر یا خانقاه نقشبندی، که یکی از سادات ترمذ به نام تاج الدین ساخته بود، بعد از شهر قراخواجه، خبر می دهد. پدر زن تاج الدین، حاکم مسلمانان شهر حامی یا قامیل، واقع در نزدیکی مرز ایالت کانسو بوده و در آنجا مسجدی ساخته بود. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۸۲۱) به نظر می رسد که حضور طریقت نقشبندی در شاخه شمالی جاده‌ی ابریشم، یک دلیل عمده در رونق تجاری آن بوده است.

منابع به مشارکت خواجه‌ی احرار در تجارت با چین هم اشاره کرده اند. کاشفی از یک کاروان تجاری متعلق به خواجه‌ی احرار، که به شهر تورفان در مرز چین می رفت، و سرپرست آن یک روحانی-بازرگان نقشبندی به نام مولانا نجم الدین بود، یاد کرده است. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۷-۲/۵۳۶) هر چند زمان دقیق این سفر تجاری روشن نیست ولی با توجه به دوران مکتب و شهرت خواجه‌ی احرار، باید مربوط به سه دهه آخر قرن نهم باشد. شرح کاشفی از این سفر تجاری نشان

می دهد که در کارگزاران خواجه‌ی احرار روحیه‌ی تجارت، با ارادت و از جان گذشتگی برای مرادشان آمیخته بود. شواهد غیر مستقیمی نیز در این مورد وجود دارد. کاشفی به گله‌ی شتران خواجه در اطراف شهر قرشی اشاره کرده است. (همان، ۵۳۹) این موضوع از یکسو نشانه‌ی تجارتی کلان و مستلزم شترانی زیاد است، و از سوی دیگر حتی ممکن است گویای صادرات شتر باشد، زیرا شتر همچون اسب در چین مشتریان زیادی داشت تا جایکه گاه توسط سفرای ایران به عنوان پیشکش به امپراتور تقدیم میشد. (برتشنايدر، ۴۷۳). شواهدی نیز از آشنایی خواجه با اوضاع چین و آداب و تشریفات دربار مینگ در دست است. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۲/۵۳۱) تاجران و سفرای می بایست شرح این تشریفات را در ماوراءالنهر بازگفته باشند.

یک تاجر نقشبندی دیگر علی اکبر ختایی است، که بخش بزرگی از آگاهی‌های ما درباره‌ی جاده‌ی ابریشم در اواخر قرن نهم، مدیون سفرنامه‌ی اوست. پسوند ختایی بیان کننده‌ی سفرهای متعدد او به چین است. وی در سفرنامه اش از طریقت خود سخنی نمی گوید. این سکوت، به عقیده‌ی مظاهری «بدان علت است که در مناطقی که وی سفر می کرد، بیش از یک طریقت، یعنی همان طریقت نقشبندی وجود نداشت.» (همان، ۱۵۷) وی از دوران سلطنت دو تن از خاقانهای سلسله مینگ، یعنی شنگ هوا (Cheng Hua) و شینگ هوانگ تی (Ching Huang Ti) که مجموعاً از ۱۴۶۵ تا ۱۵۰۵م. حکومت کرده اند، به تفصیل سخن می راند. وی چنین نشان می دهد که زبان چینی و سایر زبانهای آن ناحیه، از قبیل مغولی و اویغوری را می داند. به علاوه اطلاعات گسترده‌ای در سفرنامه اش ارائه داده است. همه‌ی این موارد نشاندهنده‌ی این موضوع است که وی در موارد متعدد و دوره‌ای طولانی میان چین و ماوراءالنهر رفت و آمد می کرده است. وی اطلاعات مشخصی درباره‌ی تجارت برخی از کالاها مثل مشک، ریوند، شوره، خولنجان و ظروف چینی به دست می دهد. (مظاهری، ۱۳۷۲: ۲-۱/۱۶۱)

روایات موجود نشان می دهد که تجارت نقشبندیان در مسیر چین بیشتر از طریق شاخه شمالی جاده‌ی ابریشم، صورت می گرفته است. منظور از این شاخه، راهی است که از کوههای تیان شان می گذشت و به تورفان می رسید. سفرنامه‌ی غیاث الدین نقاش روشن می سازد که هیأت بزرگ اعزامی به چین در سال ۸۲۳ از همین مسیر شمالی سفر کرده و از شهرهای تاشکند، سیرام،

اسفره، بل غوطو، قره خوجو و صوفی اتا گذشته و به تورفان رسیده است. بعد از تورفان شهر قامول یا حامی قرار داشت، که توسط والیان چینی اداره می شد. (همان، ۲-۶۱ و ۱۰۲). در پایان قرن نهم، ختایی نیز همین مسیر را طی کرده است.

ختایی، این مسیر شمالی را «راه مغول» خوانده و دو دلیل برای ترجیح آن بیان کرده است؛ یکی کنترل جغتایان شرقی، و دیگر منزلگاهها و استحکاماتی که تیمور ساخته بود. (ختایی، ۱۳۷۲: ۳۹) دلیل سومی هم وجود داشت، یعنی حضور و نفوذ طریقت نقشبندی در این مسیر. سلطان یونس، خان جغتایان شرقی، در اواخر عمر مرید خواجهی احرار شد. (دوغلان، ۱۳۸۳: ۲۴۲) خواجه نیز در نامه هایی به سلاطین مختلف مسلمان، خرید و فروش اتباع یونس خان را حرام اعلام کرد، (همان، ۲۴۴) اقدامی که گونه ای حمایت و دادن مشروعیت به یونس خان بود. این رابطه ی حسنه با جغتایان شرقی، که بخش میانی مسیر چین را در کنترل داشتند، باید به رونق فعالیت تجاری احرار در این محور کمک کرده باشد.

فعالیت های تجاری نقشبندیان در مسیر چین، دو نتیجه ی مهم در پی داشت. نخست، افزایش ثروت خواجهگان نقشبندی نیمه ی دوم قرن نهم به ویژه خاندان احرار، (مولانا شیخ، ۱۳۸۰: بندهای ۷، ۱۳، ۲۸، ۱۵، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۵۱، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۱۱۰). دوم، گسترش طریقت نقشبندی تا مرزهای چین. علاوه بر مسلمانان آسیای میانه، تقریباً همه ی مسلمانان بومی چین، که مراکز اصلی آنها در غرب کشور، (سینکیانگ یا کاشغرستان) است، از این طریقت نشأت می گیرند. تاریخ جاده ی ابریشم نشان داده است که این امری غریب نیست، زیرا آیینهای آسیای آریایی نشین، همچون بودایی گری، زرتشتی گری و به خصوص مانویت، نیز در عصر باستان از همین طریق تا مرزهای چین رسیده بود.

۴-۲- مبارزه با مالیات تمغا

یکی از چالش های دولت تیموری، که از سویی با اقتصاد و از سوی دیگر با شرع مربوط می شد، مسأله ی تمغا بود. تمغا که مالیاتی بود بر «تجارت و صنایع» (رویمر، ایران...، ۱۸۵). در اصل بخشی از عرف نامدون مغولی (یاسا) بود، که مغولان در ایران رایج کرده بودند و توسط تیمور ابقا شده

بود. (مظاهری، ۱۳۷۲: ۱۶۶) تمغا غیر شرعی بود، زیرا جای زکات را گرفته، و میزان آن نیز چندین برابر زکات می شد. (فراگنر، ۱۳۷۹: ۲۴۹) اما جانشینان تیمور، به ویژه شاهرخ که بیشتر داعیه‌ی مسلمانی داشتند، اصولاً نمی بایست این مالیات غیر شرعی را بگیرند. (همان، ۲۲۵) رویکرد اسلامی شاهرخ و دوری او از قوانین مغولی، انتظارات برای لغو آن را بالا برده بود. او در یکی از نامه هایش به یونگ لو، امپراتور چین، گرایش اسلامی خود را اعلام کرده و مدعی شد که قوانین مغولی را کنار نهاده است. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۴۶۷) با این وجود، درآمد هنگفتی که از این راه وارد خزانه می شد، قابل چشمپوشی نبود، و آنان میان اسلامیت و سنن مغولی سردرگم و سرگردان بودند. (خیراندیش، ۱۳۷۸: ۱۹-۱۵)

منابع موجود نشان می دهند که خواجهگان نقشبندی از همان اوایل دولت تیموری، به مخالفت با این مالیات پرداخته اند. این مخالفت علاوه بر دلایل شرعی، دلایل اقتصادی نیز داشت، زیرا، چنانکه نشان داده شد، بخش زیادی از پیروان آنها پیشه ور و بازرگان بودند. خواجه بهاءالدین نقشبند با دو اقدام در صدد بی اعتبار کردن این مالیات بر آمد؛ نخست، تحریم خرید کالا از مغازه‌ها و کارگاههایی که در سرمایه‌ی آن مال تمغا وجود داشت، دوم خودداری از قبول هدایا و نذورات مأموران اخذ تمغا. (بخاری، ۱۳۸۳: ۴-۱۶۳) این تحریم‌های دوگانه، همزمان سه هدف آگاه سازی، فشار اقتصادی و فشار معنوی و حیثیتی بر افراد ذینفع را برآورده می نمود. اما درگیری‌ها و تلاطمات نظامی - سیاسی در ماوراءالنهر امکان استفاده از حکومت برای مقابله با تمغا را به وی نمی داد.

در قرن نهم، این مبارزه به تدریج جلدی تر شده است، زیرا شواهدی از برخورد برخی از بزرگان طریقت با مأموران تمغا وجود دارد. به عنوان نمونه کاشفی صحنه ای را در بازار جامه فروشان هرات توصیف می کند که در آن مولانا سعدالدین کاشغری (وفات ۸۶۰)، در دفاع از یک مغازه دار نقشبندی، با قدرت روحی خود مأمور تمغا را نقش بر زمین کرد و مأمور بعد از به هوش آمدن، از کار خود توبه نمود. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۱/۲۲۱)

در نیمه‌ی قرن نهم، خواجه‌ی احرار این مبارزه را در سطحی بالاتر پیگیری کرد. وی با استدلال نامشروع بودن تمغا، حکومت تیموری را برای الغای آن تحت فشار قرار داد. (نیشابوری،

۱۳۸۰، ۲۲۵). عاملی که این قدرت را به وی می داد، هم نفوذ معنوی و هم قدرت مالی و سیاسی وی بود. نفوذ او بدان اندازه بود که سلطان ابوسعید تیموری در مسائل و امور مهم با او مشورت می کرد و از نظرات و سفارشات او عدول نمی کرد. (سمرقندی، ۱۳۸۳: دفتر دوم، ۲/۹۶۳) به تعبیر رویمر، او قدرت مطلقه ای در سمرقند داشت. (رویمر و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۴۴ و ۱۲۵) فعالیت‌های گسترده‌ی اقتصادی، ثروت، و موقعیت مذهبی و سیاسی، انگیزه و توانایی لازم را در مبارزه برای الغای تمغا، به وی می داد.

برخی از منابع عصر تیموری گزارش داده اند که ابوسعید در سال ۸۶۵ تمغای بخارا را بخشید و تعهد کرد که تمغای تمام ممالک محروسه را براندازد. (اسفزاری، ۱۳۳۹: ۵۰-۲/۲۴۹-۲/۲۴۹ سمرقندی، ۱۳۸۳: جزء ۲، ۲/۳۵۳) در مورد دائمی یا موقتی بودن این معافیت، گزارش ابهام دارد، اما معافیت‌های موردی در سال‌های بعد، نشان می دهد که یا زمان مشخص مدّ نظر بوده، یا دائمی بودن آن بعداً نادیده گرفته شده است. حدود هفت سال بعد نتایج بهتری به دست آمد. در یک رساله پیرامون زندگی خواجه‌ی احرار اشاره شده است که ابوسعید در سال ۸۷۲ تمغای ولایت ماوراءالنهر را به خواهش خواجه‌ی احرار بخشیده است. (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۱۸-۱۷). در منبع دیگری گزارش شده است که به خواهش او، سلطان احمد میرزا حاکم ماوراءالنهر (حکومت از ۸۷۳ تا ۸۹۹)، پیشه وران و تجار سمرقند را از پرداخت تمغا معاف کرد. (اسفزاری، ۱۳۳۹: ۲/۲۵۰؛ کاشفی، ۱۳۵۶: ۲/۵۴۰) رویداد اخیر را می توان نتیجه ای از فرمان مالیاتی ابوسعید به حساب آورد، زیرا احمد میرزا به عنوان حاکم منصوب ابوسعید در سمرقند فرمان می راند.

در مقابل این تلاش‌های نقشبندیان مقاومت‌هایی نیز صورت گرفت. کارکنان و مأموران وصول تمغا، یعنی تمغاچیان، خواهان استمرار آن بوده و با ایده‌ی الغا مخالف بودند. به عنوان نمونه اندکی بعد از الغای تمغای سمرقند توسط سلطان احمد میرزا، دوازده تن از تمغاچیان که سابقاً از طریق این شغل سودهای کلان کسب کرده، و اکنون شغل و درآمد خود را از دست داده بودند، سلطان را تحریک کرده و به برخی از امرا رشوه دادند تا آن معافیت لغو شود. اما به دنبال تهدیدات خواجه‌ی احرار، سلطان احمد ترسید و از همراهی با مقاصد آنها منصرف شد. در شب همان روز یازده تن از تمغاچیان توطئه گر مردند. (همان، ۵۴۰) هرچند واژه‌ی مردن برای آنها به کار رفته و نه

واژه‌ی قتل، اما این رویدادها می‌تواند نشانه‌ی ای از درگیری‌های پنهان و آشکار گسترده‌ی ای بر سر این مسأله باشد.

معافیت‌ها موقتی، معمولاً یکساله، و محدود به ناحیه‌ی مشخصی بود. نقشبندیان موفق نشدند تمغا را کاملاً از صحنه خارج کنند، اما ضربات سنگینی به آن وارد کردند. سیاست‌های اعتراضی آنها، که یک نتیجه‌ی آن تعلیق گاه به گاه تمغا در مورد یک شهر یا ایالت بود، این مالیات را در سراسری نزول انداخت. این تحوّل نتایج مهمی داشت که عبارت بود از بی‌اعتباری و تضعیف جایگاه این مالیات، و دیگر منفعت مادی هنگفتی، که به واسطه‌ی معافیت‌ها، نصیب نقشبندیان تاجر پیشه گردید.

۳- تأثیر فعالیتهای تجاری بر طریقت نقشبندی

ویژگی ممتاز طریقت نقشبندی یعنی تعادل میان سلوک معنوی و معیشت مادی، که از موجبات پویایی حیات اقتصادی قرن نهم بود، در پایان همین قرن دچار بحران و دگرگونی شد. کفهی معیشت سنگین تر شد و دستگاه رهبری نقشبندیه بیش از پیش رنگ قدرت و ثروت گرفت. این تحوّل از یکسو مجادلات و مباحثاتی را بر سر رابطه‌ی طریقت و اقتصاد موجب شد، و از سوی دیگر با پیوند زدن رهبران بانفوذ نقشبندی به قدرت و ثروت، زمینه‌ی آسیب پذیری و زوال شوکت آنان را در جریان ظهور قدرت‌های جدید، فراهم نمود.

۳-۱- انباشت ثروت

فعالیت‌های تجاری در محورهای مهم و موفقیت نسبی در العای تمغا، به انباشت ثروت نزد رهبران نقشبندی، به ویژه در اواخر قرن نهم منجر شد. این موضوع به خصوص در مورد خواجه عبیدالله احرار آشکار و اثبات شده است. تاریخ طریقت نقشبندی در این دوره با نام او گره خورده است. وی، که در سه دهه‌ی نخست زندگیش ثروت چندانی نداشت، و پدرش زارع و تاجری خرده پا بیش نبود، (کاشفی، ۱۳۵۶: ۷-۲/۳۸۶) با پیوستن به دستگاه تیموریان و کسب نفوذ سیاسی، در نقش توأمان یک زمیندار و کارفرمای بزرگ تجاری ظاهر گردید. (همان، ۴۰۴-۵ و ۲۱-۵۱۹).

سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۸۹۱؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴/۱۰۹) کاشفی که از ارادتمندان او بود، درباره‌ی دارایی وی نوشت: «پوشیده نماند که مال و منال و ضیاع و عقار و رمه و گله و مواشی و اسباب و املاک حضرت ایشان از حد و اندازه افزون بود و از حیطة حساب و دائره‌ی شمار بیرون.» (کاشفی، ۱۳۵۶: ۵-۲/۳۰۴) عبدالرحمن جامی، دیگر شخصیت برجسته و بانفوذ نقشبندی در خراسان، در مکتوبی خواجه‌ی احرار را «واسطه دولت دینی و دنیوی و رابطه‌ی سعادت صوری و معنوی» خوانده و بدین طریق بر جایگاه توأم دینی، اقتصادی و سیاسی او تأکید کرده است. (جامی، ۱۳۷۸: ۲۱۲) هرچند که از دیدگاه مورخ امروزی، این وضعیت، از یک طرف اقتضای وضع شکوفای تجارت در دولت تیموری، و از سوی دیگر پیامد منطقی آموزه‌های طریقت بود، اما چنین پیوند وثیقی با قدرت سیاسی و چنین موقعیت اقتصادی، در مورد هیچیک از خواجهگان پیشین سابقه نداشت.

۲-۳- مباحث و مجادلات پیرامون فعالیت اقتصادی رهبران طریقت

اوجگیری نفوذ سیاسی، قدرت و ثروت خواجه‌ی احرار، واکنشهایی را، از جانب برخی از دیوانیان، طریقت‌های دیگر، و حتی برخی از اعضای بلندپایه‌ی طریقت نقشبندی برانگیخت. دیوانیان، بیشتر نسبت به دخالت‌های خواجه در امور معترض بودند. آنها به کنایه، او را حاکم واقعی می خواندند. میرک حسن، صاحب دیوان سلطان احمد میرزا، یکی از این معترضان بود، که جان خود را بر سر این اعتراض از دست داد. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۲/۵۳۸)

خلوتیان، که در نقطه‌ی مقابل نقشبندیان بودند، ثروت و مکنّت خواجه را مبنای انتقادات خود قرار دادند. او را «دنیا داری» خواندند که «همه‌ی همّت او این است که دنیا جمع کند.» (نیشابوری، ۱۳۸۰: ۳۸) الیاس خلوتی، که در نور سمرقند خانقاه داشت، در نامه‌ای به یکی از امرا نوشت: «دین و ملت را چه سستی آمده، که شیخی که بیع و شری و دهقانی و زراعت وی نه بر قانون شریعت راست است، در باطن شمایان او را این همه نفاذ بود؟» (کاشفی، ۱۳۵۶: ۳-۲/۵۴۲) این قطعه هم برای شناخت نقش اقتصادی خواجه‌ی احرار و هم برای شناخت ماهیت برخی انتقادات، بسیار باارزش است، زیرا علاوه بر اثبات فعالیت‌های تجاری و کشاورزی، و نفوذ خواجه در

دولت، نشاندهنده تفاوت دیدگاه دو طریقت خلوتی و نقشبندی در زمینه فعالیت اقتصادی است. پاسخ خواجه در این مورد نیز از موضع قدرت بود: «ای شیخ زاده فقیر، از آنروزی که من ظاهر شده ام چندان شیخ و مولانا در زیر پای من چون مورچه سپرده شده اند که حساب آن را خدای داند.» (همان، ۳-۵۴۲). در پاسخ به چنین انتقاداتی بود که جامی، به این سخن علاءالدوله سمنانی، عارف معروف قرن هشتم، استناد کرد که: «حضرت حق سبحانه، دنیا را با این همه نعمت آفریده است به جهت آنکه بنده های برگزیده ای او متمتع شوند، چرا باید که ایشان محتاج باشند؟» (دوغلان، ۱۳۸۳: ۵۷۸).

سومین دسته از منتقدان، برخی اعضای طریقت نقشبندی بودند. انتقاد آنها این بود که؛ خواجه با مشغله های ناشی از پیوند با حکومت، فرصت فیض رسانی به مریدان و مشتاقان سلوک و طالبان علم را از دست داده است. پاسخ خواجه به این انتقاد بر دو اساس استوار بود. نخست اینکه پیوند و رابطه ای او با حکومت، نه با میل قلبی بلکه با هدف کاستن از ظلم جباران و سبک کردن بار مظلومان و مسلمانان و نجات آنها برقرار شده است. (کاشفی، ۱۳۵۶: ۷-۲/۵۹۶) دوم این که فقر و بی چیزی در نهایت موجب پراکندگی پیروان و از هم گسیختگی طریقت می شود. لذا پرداختن به کارهایی چون زراعت و تجارت، برای تأمین مایحتاج مریدان، ضروری و جزء وظایف اوست. (همان، ۶۵۰) بدین ترتیب مباحثی که در اواخر قرن هشتم در واکنش به دنیاگریزی و فقر، پدید آمده و به ثمر نشسته بود، اکنون به گونه ای معکوس روی می داد. علی الظاهر در فاصله گیری از فقر و دنیاگریزی و پس از برقراری تعادل، اینک در پایان قرن نهم، ثروت و قدرت بود که طریقت را تهدید می کرد.

۳-۳- آسیب پذیری تشکیلات رهبری نقشبندیه در جریان ظهور ازبکان

خواجه ای احرار در سال ۸۹۵ وفات یافت و نماند تا فرجام تلخ خاندانش را ببیند. یازده سال بعد که شیبک خان ازبک بر سمرقند استیلا یافت، و میرزا سلطان علی تیموری، فرزند و جانشین احمد میرزا را کشت، تمامی املاک و اموال خواجه ای احرار را، که اکنون تحت سرپرستی فرزندش، خواجه محمد یحیی بود، مصادره کرد. چند روز بعد نیز او و دو تن از پسرانش را کشتند. (همان،

۹۰-۵۸۸؛ قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۳۳) پسران دیگرش، یکی به کاشغر گریخت و همان جا در گذشت. دیگری به خراسان و بعداً همراه با ظهیرالدین بابر به کابل و از آنجا به هند رفت. (احرار، ۱۳۸۰: ملفوظات، ۳-۷۰). بدین ترتیب خاندان احرار از ماوراء النهر و خراسان ریشه کن شدند. این فرجام مصیبت بار در نگاه نخست پدیده ای نادر می نماید، زیرا رسم معمول فاتحان ترک و مغول این بود که با اهل طریقت و علما رفتاری مسالمت جویانه در پیش می گرفتند. اما تفاوتی مهم در اینجا وجود داشت؛ رهبران نقشبندی پایان قرن نهم در نظر مهاجمان ازبک، به واقع بخشی از قدرت حاکمه به حساب می آمدند. به نوشته قزوینی، شیبک خان، خواجه یحیی پسر خواجه عبیدالله را که «نصب سلاطین به مشورت ایشان می بوده به قتل آورد.» (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۳۳) این نگاه پیامد منطقی حضور خواجهی احرار در دستگاه تیموریان و قدرت و نفوذ ناشی از آن بود. نشانه هایی در دست است که هم خواجه و هم کسانی دیگر از پیروانش، سرانجام پیامد منفی این وضع را درک کرده اند. در یک گزارش کاشفی، از خواجه نقل شده است که: «چون دنیا را تجویز کردیم، به یکبار روی آورد و تمام فرو گرفت.» (کاشفی، ۱۳۵۶: ۲/۶۵۰) کاشفی خود نیز در ضمن اشاره به رویکرد اقتصادی خواجهی احرار می نویسد: «آخراً امر از آن ممر خلل به کارخانهی اولاد راه یافت.» (همان، ۶۵۰) پیوند یافتن تشکیلات رهبری طریقت با قدرت سیاسی و استفاده از فرصتهای اقتصادی ناشی از آن؛ که به وسیلهی خواجهی احرار صورت گرفت، موجب گره خوردن سرنوشت آن دو به یکدیگر گردید. تا زمانی که تیموریان قدرت داشتند، این پیوند نفوذ روزافزون اقتصادی و سیاسی خواجهی احرار را به همراه داشت، اما زمانی که روزگار ادبار این دولت فرا رسید، خاندان احرار نیز، که اینک قدرت اقتصادی و سیاسی شان چشمگیرتر از قدرت معنوی شان بود، در معرض زوال قرار گرفتند.

نتیجه

نوعی رویکرد به ایجاد تعادل میان طریقت و معیشت، در درون اصول و تعلیمات اساسی نقشبندیه وجود داشت. این اصول و تعلیمات عبارت بود از: لزوم حضور در جامعه، خدمت به خلق، ترجیح ذکر قلبی به ذکر زبانی، و ارتقاء ارزش کار به مثابه شرط لازم برای سلوک معنوی. با توجه و

تأکید بهاء‌الدین نقشبند بخاری بر این تعالیم بود که طریقت نقشبندی، در اواخر قرن هشتم، زاده شد و رویکرد تعادلی مذکور ویژگی بنیادین این طریقت گردید.

در پیش گرفتن این رویکرد آشتی جویانه و تأیید آمیز نسبت به معیشت و ملزومات آن، نفوذ گسترده‌ی طریقت نقشبندی را در میان گروه‌های فعال اقتصادی، یعنی کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان به دنبال داشت، همچنین حمایت بی‌دریغ دولت تیموری را جلب نمود. چنین پیوند وثیقی میان طریقت، اقشار تولیدکننده، تجار و قدرت سیاسی، به علاوه‌ی موقعیت جغرافیایی - اقتصادی ممتاز سرزمین ماوراءالنهر و سنت ریشه دار تجارت در آن، نوعی موتور محرکه‌ی حیات بازرگانی، به ویژه در شرق و شمال شرقی ایران، در قرن نهم، گردید. طبقه‌ی بازرگان تقویت شد، زیربناها و مراکز تجاری مختلف ایجاد گردید و محورهای تجاری به ویژه محور ماوراءالنهر - چین عرصه‌ی رفت و آمد تجار نقشبندی شد.

گسترش فعالیت اقتصادی به گسترش ثروت رهبران طریقت انجامید و برخی از آنان به ویژه در نیمه‌ی دوم قرن نهم به سرمایه داران عمده‌ای تبدیل شدند که ثروت خود را در تجارت و زمینداری به جریان انداختند. بدین ترتیب در قرن نهم جریانی رو به رشد از گسترش نفوذ اقتصادی و به تبع آن نفوذ سیاسی خواجگان نقشبندی پدید آمد. آنان از این نفوذ جهت تأمین منافع اقتصادی خویش سود جستند که نمونه‌ی بارز آن مبارزه برای الغای مالیات تمغا بود.

نتیجه‌ی این وضع نسبتاً بدیع، یعنی سازش میان طریقت، تجارت، ثروت و قدرت سیاسی را؛ از دو دیدگاه متفاوت می‌توان بررسی کرد؛ یکی دیدگاه معطوف به طریقت، و دوم دیدگاه معطوف به تجارت. از دیدگاه نخست، که معطوف به طریقت و ماهیت معنوی آن است، افزایش قدرت تجاری و سیاسی نقشبندیان قرن نهم پیامدهایی منفی داشت. اولاً موجب برهم خوردن تعادل میان دوگانه‌ی معیشت و معنویت، به زیان مفهوم دومی گردید، به طوری که محتوای معنوی و عرفانی طریقت را کم به حاشیه راند. این تغییر موازنه منتقدانی را در درون و بیرون طریقت نقشبندی برانگیخت و مباحث و مجادلاتی را، بر سر حدّ و مرز دنیاگرایی و حضور در قدرت، موجب شد. ثانیاً از موجبات نابودی قدرت خاندان احرار، که حدود نیم قرن رهبری طریقت نقشبندی را در دست داشتند، گردید. پایان مصیبت بار خاندان احرار نشان داد طریقت، اگر در پی

اقتصاد و ثروت باشد، در نهایت به همراهی با قدرت سیاسی کشانده می شود. در نتیجه دستگاه رهبری آن در مواقع بحران، رقابت سیاسی و تغییر قدرت، در معرض خطر قرار می گیرد. اما از منظر معطوف به اقتصاد، عملکرد طریقت نقشبندی در خشان و قابل تحسین بود. این طریقت نیروهایی را که در حالت معمول درویشانی تارک دنیا بیش نبودند، به عرصه فعالیت اقتصادی به ویژه پیشه وری و بازرگانی وارد کرد. نتیجهی اساسی این تحقیق نشان دادن این واقعیت است که در غیاب تسلط یک قدرت واحد، همچون مورد مغولان، بر آسیای میانه، ماوراءالنهر و خراسان؛ این طریقت نقشبندی بود که با تأکید بر اهمیت معیشت و لوازم آن، به ویژه تجارت و تولید، نقش پیوند دهندهی واحدهای سیاسی مجزای این مسیر را ایفا کرد، حیات تجاری جادهی ابریشم را استمرار بخشید و چراغ منزلگاههای آن را در قرن نهم روشن نگاه داشت. تجارت عصر تیموری؛ از پکن تا سمرقند و هرات، و از این دو شهر تا کرمان و هرموز، رونق خود را تا حد زیادی مدیون طریقت نقشبندی است.

منابع و مأخذ

- احرار، خواجه عبیدالله، (۱۳۸۰)، *رقعات*، در مجموعهی احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- احرار، خواجه عبیدالله، (۱۳۸۰)، *ملفوظات*، تحریر میر عبدالاول نیشابوری، در مجموعهی احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- اسفزاری، معین الدین محمد، (۱۳۳۹)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، ج ۲، تصحیح سید محمد امام، تهران، دانشگاه تهران.
- بخاری، صلاح بن مبارک، (۱۳۸۳)، *انیس الطالبین و عدّه السالکین*، تصحیح خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- برتشنايدر، امیلی.و. (۱۳۸۱)، *ایران و ماوراءالنهر در نوشته های چینی و مغولی سده های میانه*، ترجمه ی هاشم رجب زاده، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.

- پارسای بخاری، خواجه محمد بن محمد، (۱۳۵۴)، رساله‌ی قدسیه؛ کلمات بهاء‌الدین نقشبند، تصحیح احمد طاهری عراقی، تهران، طهوری.
- تبریزنیا، مجتبی، (بهمن ۱۳۷۸) سیمای امیر علیشیر نوایی در کتاب مکارم الاخلاق، نشریه‌ی کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال سوم، شماره‌ی چهارم.
- ترهار، یوهان. جی، (۱۳۸۳)، نقشبندیه و شیعه، ترجمه‌ی معصومه‌ی امین دهقان، در: مجموعه مقالات درباره‌ی شاه نعمت الله ولی، تهران، حقیقت.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۷۸)، نامه‌ها و منشآت جامی، تصحیح عصام الدین اورونبایف و اسرار رحمانوف، تهران، میراث مکتوب.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۷۳)، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، تهران، اطلاعات.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۷۸)، هفت اورنگ، جلد دوم، تصحیح اعلا خان افصح زاد و حسین احمد تربیت، تهران، میراث مکتوب.
- حافظ ابرو، (۱۳۸۰)، زبده‌التواریخ، جلد چهارم، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ختایی، سید علی اکبر، (۱۳۷۲)، ختای نامه، تصحیح ایرج افشار، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، (۱۳۳۳)، حبیب السیر، ج ۴، تهران، خیام.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، (۱۳۷۲)، خاتمه‌ی خلاصه‌ الاخبار فی اخبار الاخیار، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، رسا.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، (۱۳۷۲)، مآثر الملوک، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، رسا.
- خیراندیش، عبدالرسول، (۱۳۷۸)، «برآمدن و فرمانروایی تیمور؛ کنکاش در مبادی یک امپراتوری»، مجله‌ی کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال سوم، شماره‌ی چهارم، بهمن ۱۳۷۸، صص ۱۹-۱۵.

دوغلالت، میرزا محمد حیدر، (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران، میراث مکتوب.

رویمر، هانس روبرت، (۱۳۸۵)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه‌ی آذر آهنچی، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

رویمر، ه.ر، کندی، ای.اس و دیگران، (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دوره‌ی تیموریان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، جامی.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۵)، *ارزش میراث صوفیه*، چاپ دوازدهم، تهران، امیرکبیر.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۵)، *دنباله‌ی جستجو در تصوف ایران*، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر. سبحانی، توفیق و انصاری، قاسم، (۱۳۵۵)، *حاجی بکتاش و طریقت بکتاشیه*، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۲۸، شماره‌ی ۱۲۰.

سمرقندی، ابوطاهر خواجه، (۱۳۶۷)، *سمریه*، به کوشش ایرج افشار، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی جهانگیری.

سمرقندی، دولت‌شاه. (۱۳۸۲)، *تذکره‌ی الشعراء*، تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.

سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، (۱۳۸۳)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ج ۲، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابی بکر، (۱۳۳۶)، *تذکره‌ی الاولیاء*، تهران، مرکزی و ناصر خسرو.

عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۶۶)، *پژوهشی در پیدایش و تحولات تصوف و عرفان*، تهران، امیرکبیر.

فراگتر، برت، (۱۳۷۹)، «*وضاع اجتماعی و اقتصاد داخلی*»، در: *تاریخ ایران دوره‌ی تیموریان*، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، جامی.

فریر، دونالد، (۱۳۷۹)، «*تجارت در دوره‌ی تیموریان*»، در: *تاریخ ایران دوره‌ی تیموریان*، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، جامی.

قاضی سمرقندی، مولانا محمد، (۱۳۸۰)، *سلسله العارفين و تذکرة الصديقين*، اسلام آباد، گنج بخش.

قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، (۱۳۸۶)، *لب التواریخ*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

کاشفی، فخرالدین علی بن حسین واعظ، (۱۳۵۶)، *رشحات عین الحیات*، تصحیح علی اصغر معینان، جلد ۱ و ۲، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی.

کلاویخو، گونزالس، (۱۳۴۴)، *سفرنامه‌ی کلاویخو*، ترجمه‌ی مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

گاوان، عمادالدین محمود، (۱۹۴۸)، *ریاض الانشاء*، تصحیح شیخ چاند بن حسین، حیدرآباد دکن، مجلس مخطوطات فارسیه.

گروه مؤلفان، (۱۳۸۳)، *دانشنامه‌ی ادب فارسی*، تهران، مجبّی.

لاری، رضی الدّین عبدالغفور، (۱۳۴۳)، *تکمله*، تصحیح بشیر هروی، کابل، انجمن جامی.

مدرّسی چهاردهی، مرتضی، (۱۳۶۰)، *سلسله‌های صوفیه‌ی ایران*، تهران، بتونک.

مظاهری، علی، (۱۳۷۲)، *جاده‌ی ابریشم*، جلد اول، ترجمه‌ی ملک ناصر نوبان، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

منز، بناتریس فوربز، (۱۳۷۷)، *برآمدن و فرمانروایی تیمور*، ترجمه‌ی منصور گل صفت، تهران، رسا.

منم تیمور جهانگشا، (۱۳۷۲) *گردآورنده مارسل بریون*، ترجمه‌ی ذبیح الله منصور، چاپ چهاردهم، تهران، مستوفی.

مولانا شیخ، (۱۳۸۰)، *خوارق عادات*، در مجموعه‌ی احوال و سخنان خواجه عیب‌الله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

نظامی، نظام الدّین عبدالواسع، (۱۳۵۷)، *منشأ الانشاء*، به کوشش رکن الدّین همایونفرخ، جلد اول، تهران، دانشگاه ملی ایران.

نفیسی (مصحح)، سعید، *رساله‌ی صاحبیه*، در فرهنگ ایران زمین شماره‌ی ۲، صص ۱۰۱-۷۰.

نقّاش، غیاث الدّین، (۱۳۸۳)، سفرنامه‌ی غیاث الدّین نقّاش به چین، مندرج در مطلع سعدین، ج ۲، دفتر اول، تهران، پژوهشگاه.

نیشابوری، میر عبدالعادل، (۱۳۸۰)، احوال و سخنان خواجه عیدالله احرار، تصحیح عارف نوشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

یزدی، شرف الدّین علی، (۱۳۳۶)، ظفرنامه، تصحیح محمد عبّاسی، جلد اول، تهران، امیرکبیر.